

حکومت مذهبی نمیخواهیم

مطالبی از
منصور حکمت، حمید تقوائی
و اصغر کریمی
در مورد مذهب



من از مذهب سازمانیافته و "صنایع دینی" صحبت میکنم و نه باور مذهبی. هرکس میتواند هر اعتقادی داشته باشد و آن ابراز و تبلیغ کند و گرد آن سازمان بدهد. سوال اینست که جامعه چه مقرراتی برای محافظت خود وضع میکند. جامعه امروز سعی میکند کودکان را از تبلیغات صنعت دخانیات مصون کند. در مورد تبلیغات صنعت مذهب هم عین همین کار را میشود کرد. آدم سیگاری همه حقوق خود را دارد و

میتواند هر نهاد و انجمنی در تبلیغ خواص توتون و اتحاد اهل دخانیات ایجاد کند. اما این به معنی کارت سبز به صنعت دخانیات نیست. دستگاه مذهب اسلام و ادیان اصلی دیگر (مسیحیت، یهودیت، هندوئیسم و غیره)، انجمن های داوطلبانه معتقدین به اندیشه های معینی نیستند، نهادهای سیاسی و بنگاه های مالی بسیار عظیمی هستند که هرگز بطور واقعی حسابرسی نشده اند، تابع قانون سکولار جامعه نشده اند و در قبال اعمال خود مسئولیت قبول نکرده اند. هیچکس حاجی روح الله خمینی را برای دادن فتوای قتل سلمان رشدی به دادگاه نبرد. تحریک به قتل در همه کشورهای جهان جرم است. و این تنها گوشه کوچکی از یک شبکه قتل و نقص عضو و ارباب و آدم دزدی و شکنجه و کودک آزاری است. بنظر من کارتل مواد مخدر مدی ٹین (اسکوبارها) و مثلت های چینی و مافیای ایتالیا (و آمریکا) انگشت کوچک ادیان سازمان یافته نمیشوند. صحبت من از مبارزه مشروع و سازمان یافته یک جامعه آزاد و باز علیه این نهادها و بنگاه هاست. در عین حال اعتقاد به هرچیز، حتی عقب مانده ترین و ضد انسانی ترین احکام، را حق انکار ناپذیر فرد میدانم.

www.wpiran.org
سایت حزب کمونیست کارگری ایران
www.hekmat.public-archive.net
سایت منصور حکمت

برای رهائی از شر جمهوری اسلامی و دخالت مذهب
در زندگی مردم، این جزوه را تکثیر و پخش کنید!

حکومت مذهبی نمیخواهیم

شوروی قرار گرفتند. کاپیتالیسم و صنعت در کشورهای خاورمیانه مجموعاً از طریق دولتهای ناسیونالیست و مستبد اشاعه یافته است. یک جامعه مدنی بورژوازی پا نگرفت. لیبرالیسم و مدرنیسم بورژوازی جنبشهای قابل اعتنایی در خاورمیانه نیستند. ناسیونالیسم مسلط، چه طرفدار شوروی و چه غربی، مجموعاً در یک ائتلاف سیاسی با اسلام بسر برده است.

بهر حال سکولاریسم بعنوان یک محصول فکری، سیاسی و اداری رشد کاپیتالیسم در خاورمیانه پدیدار نشد. بنظر من بورژوازی منطقه فاقد یک دستور کار سکولاریستی و یا حتی توان یک موضعگیری اینچینی است. برقراری یک نظام سکولار دیگر کار جنبشهای سوسیالیستی و کارگری است. و این بنظر من امری است که پیروزی چپ در منطقه، و لااقل فوریت در ایران، را به یک احتمال واقعی و مادی تبدیل میکند. مردم یک نظام سکولار میخواهند، و در غیاب یک اردوی سکولاریست راست، مردم حول پرچم چپ کمونیست که آماده یک مبارزه اساسی با حاکمیت مذهب باشد گرد خواهند آمد.

پرسش: تا چه حد سکولاریسم را در این جوامع قابل پیاده شدن میدانید؟

منصور حکمت: در جهان امروز، با این ارتباط اطلاعاتی میان بخشهای مختلف آن، بنظر من سرپا نگاهداشتن یک روینای اسلامی در منطقه ای به این وسعت، غیر ممکن است. جلوی عروج سکولاریسم در خاورمیانه را نمیتوان گرفت. من فکر میکنم سکولاریسم نه فقط قابل تحقق است، بلکه پس از تجربه ایران و افغانستان و الجزایر، نیاز و خواست مردم منطقه است. مشکل هنوز اساساً مسأله فلسطین است. این تضاد همانطور که جناحهای مرتجع مذهبی در خود اسرائیل را تقویت میکند و قدرتی بسیار بیشتر از وزنه اندک شان در فرهنگ و عقاید مردم به آنها میدهد، در جبهه مقابل به طول عمر اسلام سیاسی و هویت اسلامی اضافه میکند. هرچه زودتر کشور مستقل فلسطین ایجاد بشود، پنبه اسلام و اسلامیت در منطقه زودتر زده خواهد شد.

فهرست:

| | | |
|--|---------|-------------|
| درباره مبارزه با مذهب | صفحه ۳ | منصور حکمت |
| مذهب، ناسیونالیسم و از خودبیگانگی انسان | صفحه ۸ | حمید تقوائی |
| آیت اله های میلیارد و صنعت سودآور مذهب | صفحه ۱۱ | اصغر کریمی |
| ایران جامعه ای اسلامی نیست | صفحه ۱۶ | منصور حکمت |
| اسلام و اسلام زدایی | صفحه ۲۱ | منصور حکمت |
| خلع ید سیاسی از مذهب و ضرورت رنسانس سوسیالیستی | صفحه ۲۷ | حمید تقوائی |
| عروج و افول اسلام سیاسی | صفحه ۳۴ | منصور حکمت |

این جزوه را در جمع و محفل خود مطالعه کنید. دوستان دیگران را هم تشویق کنید بخوانند. اگر میتوانید حداقل پنج نسخه از آن را چاپ کنید و در اختیار دیگران قرار دهید. نظرتان را با ما در میان بگذارید.

باز علیه این نهادها و بنگاه هاست. در عین حال اعتقاد به هرچیز، حتی عقب مانده ترین و ضد انسانی ترین احکام، را حق انکار ناپذیر فرد میدانم.

پرسش: سکولاریسم، و مذهب زدایی مورد نظر شما، چقدر در کشورهای دایره نفوذ اسلام در خاورمیانه زمینه دارد؟ چقدر سکولاریسم در این جوامع قابل پیدا شدن است؟ اروند ابراهامیان از امکان اسلامی ماندن و در همان حال سکولار بودن سخن میگوید. منشاء سکولاریسم در این جوامع کدام جنبشها هستند و چقدر شانس پیروزی دارند؟

منصور حکمت: بنظر من خستگی نظری چپ و ضرباتی که آرمان خواهی و اندیشه نقاد و رادیکال از اواسط دهه هفتاد به اینسو متحمل شده است، بسیاری از نظریه پردازان چپ و خیرخواه را هم به نگرش مرحله ای- تاکتیکی و تدریجی گرایی تاسف باری در قبال افق تحقق آرمانهای ابتدایی انسان دچار کرده است. صد سال قبل بشریت آوانگارد به اینکه رهایی بشر بدست کشیشان و از راه تعدیل مذهب و عروج روایات و تعابیر جدید از درون کلیسا بدست آید میخندید. امروز محققان و اندیشمندان حرفه ای میتوانند نسخه بپیچند که زن ایرانی فعلا میتواند سکولاریسم را با اضافه شدن رنگ سرمه ای به رنگهای های مجاز دولتی برای حجاب معنی کند. این بنظر من ندیدن دینامیسم تغییر و انقلاب در جامعه است. جهان تاکنون از طریق زیر و رو شدن ها جلو رفته است. دگرگونی های خیره کننده و سریع در تفکر، در تکنیک، در مناسبات اجتماعی.

بنظر من آنچه براستی تخیلی و غیر ممکن است، تعدیل اسلام و تبدیل تدریجی رژیمهای اسلامی به حکومتهای سکولار است. آنچه واقعی است، محتمل است، و در مورد ایران دیگر ناگزیر است، تحقق سکولاریسم از طریق خیزش ضد مذهبی مردم، علیه حکومتهای موجود و تمام تعابیر و قرائتها از اسلام است.

پرسش: کدام نیروهای اجتماعی یا جنبشها میتوانند مبشر سکولاریسم در خاورمیانه باشند؟

منصور حکمت: قاعدتا این میبایست رسالت تاریخی جنبشهای بورژوازی و کاپیتالیسم نوحاسته این کشورها در قرن بیستم باشد. لیبرالیسم، ناسیونالیسم، مدرنیسم و غربیگری. برای دوره ای تصور میشد که این روند ولو آهسته، نیم بند و ناقص، در جریان است. اما این جنبشها تا اواسط دهه هفتاد دیگر از پا افتاده بودند و پروژه توسعه غربی به رکود کشیده شد و بحران حکومتی بالا گرفت. جنبشهای استقلال طلبانه در خاورمیانه در اکثر موارد دولتهای پرو غرب ایجاد نکرد. سقوط خاندانهای سلطنتی منجر به پیدایش دولتهای نظامی شد که بخش عمده شان در جدال شرق و غرب در حیطه نفوذ

مثال، نمیتوانم تمام موضع خود در قبال جایگاه مذهب در جامعه را در این مقوله جای بدهم. من فقط خواهان سکولاریسم نیستم، بلکه خواهان مبارزه آگاهانه جامعه با مذهب هستم. خواهان آنم که همانطور که بخشی از منابع جامعه صرف مبارزه با مالاریا و وبا میشود، همانطور که علیه زن ستیزی، نژادپرستی، کودک آزاری آگاهانه سیاستگذاری میشود، نیرو و امکاناتی در جامعه صرف مذهب زدایی بشود. منظورم از مذهب، البته دستگاه مذهبی و ادیان تعریف شده است و نه اندیشه مذهبی و با حتی باور به مذاهب کهنه و موجود. من یک فرد ضد مذهبی هستم و خواستار آنم که جامعه محدودیت بسیار بیشتری، به نسبت یک مناسبات صرفا سکولار، بر مذهب سازمانیافته و "صنایع دینی" اعمال کند. اگر قانون ادیان را موظف کند که خود را به صورت شرکتهای انتفاعی و موسسات خصوصی ثبت کنند، مالیات بدهند، بازرسی بشوند، قانون کار، قوانین ناظر به ممنوعیت تبعیض جنسی، حقوق کودکان، ممنوعیت نشر اکاذیب، ممنوعیت افترا و تحریک، قوانین حمایت حیوانات و غیره را رعایت کنند، اگر با "صنعت مذهب" مانند "صنعت دخانیات" رفتار بشود، آنوقت تازه ما به یک موقعیت اصولی در قبال حدود ابراز وجود مذهب در جامعه نزدیک شده ایم.

پرسش: شاید فرق اینجاست که مذهب زدایی میتواند سرکوب باورهای معتقدان به این مذاهب معنی یا تلقی بشود. چطور میتوان مرز این موضع فعال ضد مذهبی را با نقض آزادی اندیشه و بیان ترسیم کرد؟

منصور حکمت: همانطور که گفتم من از مذهب سازمانیافته و "صنایع دینی" صحبت میکنم و نه باور مذهبی. هرکس میتواند هر اعتقادی داشته باشد و آن ابراز و تبلیغ کند و گرد آن سازمان بدهد. سوال اینست که جامعه چه مقرراتی برای محافظت خود وضع میکند. جامعه امروز سعی میکند کودکان را از تبلیغات صنعت دخانیات مصون کند. در مورد تبلیغات صنعت مذهب هم عین همین کار را میشود کرد. آدم سیگاری همه حقوق خود را دارد و میتواند هر نهاد و انجمنی در تبلیغ خواص توتون و اتحاد اهل دخانیات ایجاد کند. اما این به معنی کارت سبز به صنعت دخانیات نیست. دستگاه مذهب اسلام و ادیان اصلی دیگر (مسیحیت، یهودیت، هندوئیسم و غیره)، انجمن های داوطلبانه معتقدین به اندیشه های معینی نیستند، نهادهای سیاسی و بنگاه های مالی بسیار عظیمی هستند که هرگز بطور واقعی حسابرسی نشده اند، تابع قانون سکولار جامعه نشده اند و در قبال اعمال خود مسئولیت قبول نکرده اند. هیچکس حاجی روح الله خمینی را برای دادن فتوای قتل سلمان رشدی به دادگاه نبرد. تحریک به قتل در همه کشورهای جهان جرم است. و این تنها گوشه کوچکی از یک شبکه قتل و نقص عضو و ارباب و آدم دزدی و شکنجه و کودک آزاری است. بنظر من کارتل مواد مخدر مدی نین (اسکوبارها) و مثلث های چینی و مافیای ایتالیا (و آمریکا) انگشت کوچک ادیان سازمان یافته نمیشوند. صحبت من از مبارزه مشروع و سازمان یافته یک جامعه آزاد و



درباره مبارزه با مذهب

متن پیاده شده مصاحبه رادیو انترناسیونال

با منصور حکمت (خرداد ۱۳۷۸)

آذر ماجدی: شما مصاحبه ای داشتید با مجله پرسش درباره عروج و افول اسلام سیاسی. نکات زیادی در این مصاحبه هست که دوست داشتیم در موردشان با شما صحبت کنیم. چون وقت زیادی نداریم میخواستیم فقط در باره چند مورد از آنها از شما سوالاتی بکنم. یکی از نکاتی که شما مطرح کردید، من اینجا مستقیما نقل میکنم، گفته اید که "سکولاریسم یک مجموعه شرایط حداقل است" و ادامه داده اید که "من فقط خواهان سکولاریسم نیستم بلکه خواهان مبارزه آگاهانه جامعه با مذهب هستم". میخواستیم ببینیم مؤلفه ها و مختصات این مبارزه چیست؟

منصور حکمت: وقتی راجع به مذهب و بخصوص اسلام در این دوره صحبت میکنیم باید یادمان باشد که این پدیده ای است که میشود نشان داد مایه مشقت و سختی برای بشر است، مایه اختناق و بی حرمتی است، مایه تحقیر انسانهاست. در نتیجه ما با یک بلیه و مساله ای روبرویم که باید آن را تخفیف بدهیم. همانطور که شما مثلا اعتیاد به مواد مخدر را فقط امر شخصی آدمها نمیدانید و میخواهید سعی کنید که اعتیاد اصلا از بین برود، حتی اگر آدمها اجازه هم داشته باشند مواد مخدر مصرف کنند، هنوز این را کافی نمیدانیم و معتقدیم باید کاری کنیم که این عادت از سر مردم بیفتد. راجع به مذهب هم همینطور است. مذهب هم پدیده ای است که هر چند شخص آزاد است هر باوری راجع به هر چیز داشته باشد، باور داشتن به این مجموعه فکری و سیاسی و مدنی که اسمش مذهب و مذهب اسلام است، باعث بدبختی مردم شده و در نتیجه مثل هر بلیه دیگری با آن مبارزه میکنید. نفس واگذار کردن آن به امر خصوصی مردم به نظر من کافی نیست. یعنی باید جامعه کاری بکند که اسلام بر بیفتد. ساده بگویم، باید کاری کنیم که اسلام آزادانه و داوطلبانه توسط خود مردم بر بیفتد. مردم دیگر اسیرش نباشند، مردم

دیگر تحت تأثیرش نباشد و بخاطرش سرکوب نشوند، مشقت نکشند و در خرافه دست و پا نزنند. این چه راهی دارد؟ آموزش و پرورش. یک دولت آزاد که حقایق سیاسی، اجتماعی، مدنی، تاریخی، بیولوژیکی، فیزیکی و طبیعی را به شهروندانش تعلیم میدهد. قانونهای مدنی که از مردم در مقابل دست‌اندازی بنگاههای مذهبی و صنعت مذهب حفاظت میکند. مذهب را باید به نظر من مثل صنعت دخانیات دید. همانطور که هر کس مختار است سیگار بکشد، شما قوانینی را وضع میکنید که شرکتهای دخانیات از اعتیاد مردم سوء استفاده نکنند و بیش از حد باعث بیماری‌شان نشوند و دست‌بازی در به اعتیاد کشاندن بچه‌ها و نوجوانان نداشته باشند و... در مورد مذهب هم همین قوانین باید باشد. قوانینی باید وجود داشته باشد که اجازه ندهد که صنعت مذهب که برای خودش دگانی است، زندگی مردم را خراب کند. در طول یک نسل میشود کاری کرد که یک جامعه آزاد بوجود بیاید که مذهب را مثل مالاریا، مثل اعتیاد به مواد مخدر ریشه‌کن کرده باشد.

آذر ماجدی: شما بحث را دقیقاً به همانجا بردید که من میخوامم از شما پرسم. شما راجع به صنایع دینی و صنعت مذهب صحبت کردید و آنرا با صنعت دخانیات مقایسه کردید. میخوامم پرسم که منظورتان از صنایع دینی و صنعت مذهب چیست؟ آیا این یک مزاح بوده که شما صنعت دین و صنعت دخانیات را با هم مقایسه کردید؟

منصور حکمت: ایدا! ایدا! اینطور نیست. به آن صنعت میگویم بخاطر اینکه عده‌ای فکر میکنند دین اعتقادات مردم است. اینطور نیست! دین یک صنعت است. صاحبی دارد... به نفع عده‌ای است و باعث ثروت مادی و قدرت سیاسی طیف معینی در جامعه میشود و به یک حاکمیت سیاسی و طبقاتی در جامعه خدمت میکند. مذهب صنعتی است که میلیاردها دلار پول در آن جابجا میشود. هزینه تبلیغاتش توسط این پولها پرداخت میشود. این پولها را با کلاهبرداری و اخاذی از جیب مردم بیرون میکشند. در ایران که این پولها را از طریق دولت از جیب مردم درمی‌آورند. این یک دستگاه نشر اکاذیب است. دروغ تحویل مردم میدهند. مردم را میترسانند. مردم را در این دنیا از خشونت میترسانند و در آن دنیا از عقوبت. این درست مثل مافیا است. نهاد مذهبی، چه مسیحیت باشد، چه اسلام چه یهودیت، قبل از اینکه مجموعه‌ای از باورهای اجتماعی باشد، یک ساختمان و عمارت بزرگ اجتماعی است که روی پای خودش ایستاده، مالیات میگیرد، پول میگیرد و خرج بقا و حاکمیت خودش میکند. در نتیجه صنایع دینی پدیده عظیمی در دنیا است. اگر پولی که خرج اسلام میشود یا پولی که خرج کلیسای مسیحیت میشود را کنار هم بگذارید ببینید که با ثروت بزرگترین کمپانی‌های بین‌المللی قابل مقایسه است. قابل مقایسه است با هزینه نظامی دهها کشور رویهم رفته. در نتیجه باید مثل یک صنعت به آن نگاه کرد که آگاهانه سعی میکند محصولش را بفروشد، سعی میکند بازار را بخودش اختصاص بدهد، سعی میکند مصرف‌کنندگان را بخودش معتاد بکند.

تکنولوژی، انتگراسیون با فرهنگ غربی مسلط در جهان، پیدایش ارکان یک جامعه مدنی کاپیتالیستی، رشد نهادهای سیاسی و اداری منطبق با الگوی غربی و رشد رگه‌های فکری و فرهنگی غربی (از جمله سکولاریسم و مدرنیسم و لیبرالیسم) در این کشورها از وجود مساله فلسطین تأثیر منفی پذیرفته است. روند مدرنیزاسیون، سکولاریزاسیون و غربیگرایی در کشورهای اسلام زده از اوایل قرن بیست آغاز شده بود و تا دهه شصت میلادی به نتایج زیادی هم رسیده بود. اما غرب، بدلیل مساله فلسطین، بدلیل وجود یک کشمکش منطقه‌ای که سایه‌ای از یک قطب بندی اساسی جهانی در دوران جنگ سرد بود، بدلیل اتحاد استراتژیک اش با اسرائیل، کل مساله انتگراسیون کشورها و جوامع عرب نشین و مسلمان نشین خاورمیانه در اردوی جهانی کاپیتالیسم غربی را نامیوس و منتفی تلقی کرد. پاسخ واقعی به ارتجاع مذهبی فقط از سوسیالیسم بر میآید، اما عروج اسلام سیاسی میلیتانت در خاورمیانه حاصل شکست ناسیونالیسم و سکولاریسم و مدرنیسم بورژوازی در این کشورهاست که منطقیاً میتوانست و حتی میرفت اسلامیت را هضم کند. حتی اگر سخنی از پروتستانیسم اسلامی نبود، این روند میتوانست اسلام را در این جوامع در حداقل در همان جایگاهی قرار بدهد که کاتولیسیسم در ایرلند دارد. اما شرط این پیروزی بورژوازی، رشد کاپیتالیسم، رشد صنعت و انتقال تکنولوژی و سرمایه بود که بدلیل وجود کشمکش اعراب و اسرائیل در متن جنگ سرد، غرب تمایلی به آن نداشت. خاورمیانه و مردم آن در فرهنگ سیاسی غرب، شیطانی تصویر شده اند. این‌ها از پرسوناژهای منفی اصلی در فرهنگ سیاسی غرب پس از پیدایش اسرائیل اند. خاورمیانه برای غرب مانند آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی نیست. یک منطقه ممنوعه است. بی ثبات است، مخاطره آمیز است، غیر قابل اتکاء است، خصمانه است. اسلام سیاسی در این حفره سیاه عروج کرده است. اگر مساله اسرائیل نبود، مشکلات مصر و ایران و عربستان و عراق، از قماش مشکلات برزیل و پرو و مکزیک بود. حتماً اسلام سیاسی وجود میداشت، اما یک حرکت حاشیه‌ای و فرقه‌ای میماند و به بستر اصلی سیاست در این کشورها وارد نمیشد.

پرسش: شما سکولاریسم را چگونه تعریف میکنید؟ حدود ابراز وجود مذهب و حرکت‌های مذهبی در قلمرو سیاست و فرهنگ در یک نظام سکولار چه میتواند باشد.

منصور حکمت: سکولاریسم را باید همانطور تعریف کرد که رایج است. رادیکالیسم زیادی نمیشود به این مقوله الصاق کرد. سکولاریسم یعنی جدایی مذهب از دولت و آموزش و پرورش. جدا بودن مذهب از هویت شهروندی و تعریف حقوق و اختیارات و وظایف شهروندان. تبدیل مذهب به یک امر خصوصی. وقتی مذهب فرد در تعریف مشخصات اجتماعی و سیاسی او و در تلاقی فرد و دولت و فرد و بوروکراسی وارد تصویر نشود. به این اعتبار سکولاریسم یک مجموعه شرایط حداقل است. من، برای

بیشتری ممکن است ناگزیر به تحمل این اسلام باشند و حتما علما و محققینی هم اسلام را ابدی خواهند پنداشت. اما هیچ چیز ابدی و ساختاری ای در اسلامیت خاورمیانه نیست. جنبشهای انساندوست و آزادیخواه میتوانند پرونده اسلامیت را ببندند. در ایران مقطع خلاصی از اسلام میتواند بسیار سریع فرا برسد. بنظر من جمهوری اسلامی در جریان حذف شدن است و همراه آن اسلام سیاسی در ایران در هم کوبیده میشود. و اگر فشار سیاسی اسلام و اسلامیت حذف شود، آنوقت پوکی و بی عمقی آنچه سلطه فرهنگی اسلام بر جامعه ای مانند ایران قلمداد میشود بسرعت عیان میشود. ایران در ظرف چند سال از پایگاه قدرت اسلام سیاسی به مرکز و رهبر مبارزه با آن تبدیل خواهد شد.

یکی از اشکال بقاء اسلام سیاسی در منطقه بنظر من تروریسم است. مبارزه علیه تروریسم اسلامی بنظر من تا چندین سال پس از پیروزی سیاسی بشریت بر اسلام در منطقه همچنان ادامه خواهد داشت. برچیدن گروههای ترور اسلامی به وقت بیشتری احتیاج خواهد داشت.

پرسش: شما قبلا در نوشته هایی تجدید حیات جنبش اسلامی را تا حدود زیادی به مساله فلسطین و جدال اعراب و اسرائیل مرتبط کرده اید. شرکت کنندگان دیگر در این میزگرد در این تاکید ویژه شما بر جایگاه این کشمکش شریک نیستند.

منصور حکمت: بنظر من استاتیک به مساله نگاه میکنند. سوال فقط این نیست که جنبش اسلامی در پاسخ به چه معضلات و بر محور کدام تنشها عروج کرده است. هرچند حتی در همین محدوده هم جدال اعراب و اسرائیل و مساله فلسطین و وجود یک "دشمن" قومی-دینی-امپریالیستی که ناسیونالیسم و سکولاریسم عرب در مقابل آن زانو زده است یک رکن عروج حرکت اسلامی بعنوان یک آلترناتیو مدعی حاکمیت است. سوال مهم تر اینست که در غیاب مساله فلسطین، در غیاب پیدایش کشور اسرائیل در این سرزمین معین، روندهای ایدئولوژیکی، سیاسی و فرهنگی جهان قرن بیستم کشورهای عرب نشین و مسلمان نشین خاورمیانه را به چه سمتی میبرد و تا چه حد این منطقه هم مانند آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی امکان انتگره شدن در یک نظم جهانی "غربی" را میداشت؟ تا چه حد کاپیتالیسم، تکنولوژی، صنعت و سرمایه غربی با تمام عملکرد یکسان ساز و شبیه ساز اداری و فرهنگی اش در این منطقه رشد میکرد؟ تا چه حد اسلام مانند سایر ادیان در قرن بیستم به یک رگه برسمیت شناخته شده، مدرنیزه شده، تعدیل شده و ادغام شده در روینای سیاسی یک کاپیتالیسم جهانی تبدیل میشد؟ سوال این نیست که آیا مساله فلسطین و این کشمکش باعث عروج اسلام سیاسی نوین شده (که بنظر من سهم بسیار زیادی داشته است)، سوال این است که تا چه حد این کشمکش مانع انتگره شدن مسلمانان و کشورهای مسلمان نشین در پیکره قرن بیستم و در نظم کاپیتالیستی جهان شده است، تا چه حد مساله رشد اقتصادی، انتقال

جامعه‌ای که میخواهد خودش را آزاد کند باید با همین عنوان با مذهب روبرو بشود. فکر نکند که این مجموعه باور به خر دجال و گریه بخاطر کربلاست. این یک صنعت عظیم خرافه پرانگی، ارباب مردم و به تمکین و تسلیم کشیدن مردم در مقابل قدرت طبقاتی حاکم است. و اگر شما یک جامعه آزاد میخواهید باید پول خرج کنید، نیرو بگذارید، نیروی انسانی اختصاص بدهید برای اینکه با این پدیده مقابله کنید، همانطور که با باندهای مواد مخدر مقابله میکنید، همانطور که با کمپانی‌های سودجویی مقابله میکنید که میزدند و میزدند و میزدند و جای خودشان ویرانه بجا میگذارند... با صنعت مذهب هم باید به همین صورت مقابله بشود.

واضح است که اعتقاد هر کس برای خودش محترم است و هر کس باید اجازه داشته باشد که به هر چه که میخواهد باور داشته باشد، ولی اگر بر مبنای این باورها عماراتی سیاسی، نظامی و فرهنگی‌ای ساخته شود که هدفش انقیاد مردم است شما باید از طرف شهروندان و توسط شهروندان جامعه با آن مقابله کنید.

آذر ماجدی: به این نکته که در آخر به آن اشاره کردید برمیگردم. اما قبل از آن میخوام بدانم که عده‌ای ممکن است فقط جمهوری اسلامی را به معنای یک دولت کاملا مذهبی و یا حتی واتیکان را به این معنی که دولت است بتوانند به این شکل ببینند. اما شما مذهب، مثلا در اروپای غربی هم که در بعضی جاها از دولت جداست و به هر حال نقش آنچنانی در زندگی مردم ندارد، حتی آن را هم با باند مافیا مقایسه میکنید؟

منصور حکمت: اولاً باید بگویم در اروپا آنجا که مذهب این نقش را ندارد، بخاطر این است که کاری که گفتیم را در قرون قبل با آن کرده‌اند. رفته‌اند و اموال و موقوفاتش را گرفته‌اند. قانون وضع کرده‌اند که مذهب اجازه ندارد در آموزش و پرورش دخالت بکند. قانون وضع کرده‌اند که دین اجازه ندارد در احوال مدنی مردم دخالت بکند و... در نتیجه اروپای امروز برای اینکه بفهمیم مذهب چه میتواند باشد، مثال خوبی نیست. برای اینکه بتوانیم صد سال به عقب برگردیم و ببینیم همین دین با مردم چه کارها میکرده است. همین الان پاپ ناگزیر شده است بخاطر همکاری کلیسای کاتولیک با هیتلر و سازمان آسموزیش، معذرت بخواهد. مثال دیگر ایرلند شمالی است که در آن پروتستانها در مقابل مدرسه ابتدایی صف کشیده‌اند و به شاگردان دختری که به مدرسه ابتدایی میروند سنگ میزنند و حتی بمب با سهرای بینشان پرتاب میکنند، برای این که آنها کاتولیکند و اینها پروتستان! ماجرای یوگسلاوی را باید نگاه کرد و کشمکشهایی که در آنجا هست. به چینی و افغانستان باید نگاه کرد. در نتیجه مذهب به نظر من بطور کلی این نقش را دارد. در جاهایی مردم گوشش را گرفته‌اند و تاحدی سرچایش نشانده‌اند، در آنجاها حالت متمدنی بخودش گرفته است. منتها به عنوان یک نیروی ذخیره همیشه آنجا و حی و حاضر است. بله من کلیسای مسیحیت در اروپای غربی را هم دقیقا در همین چهارچوب قرار میدهم. منتها این مذهب الان در نقشی به آن شوری

که اسلام دارد، و برای مثال در ایران و افغانستان آدم میکشد، نیست ولی نقشش را در سرکوب زنان، در خفه کردن افکار آزادیخواهانه و جلوی نوآوری را گرفتن... دارد، و هنوز هم دستش در جیب مردم است. هنوز هم دست کلیسا بندت در جیب مردم است. و منابعی که باید صرف خوشبختی مردم بشود را میگیرند و صرف نشر خرافه در بین مردم میکنند. ضررش آنقدر که در ایران و افغانستان و عربستان سعودی میبینید مشهود نیست ولی کاملاً با عدد و رقم میشود نشان داد که کلیسا چه نقشی دارد.

در جاهایی ظاهراً کلیسا علیه رژیمهای استبدادی چرخیده است، برای مثال در آمریکای لاتین و غیره. منتها این کلیسا نیست که چرخیده است. آن کلیسای است که که میبیند مردم چپ‌گرا هستند و دارد سعی میکند، برای اینکه رونق دگانش را حفظ کند، با مردم همراه شود. ولی هر موقع و بر سر هر بزنگاه جدی اجتماعی اسلام و مذهب را کنار طبقات حاکم مشاهده میکنید که دارد به آنها خط میدهد و سرکوب و انقیاد اجتماعی را توجیه میکند.

آذر ماجدی: شما در پاسخ به سؤال قبلی اشاره کردید که باید خرج شود، نیرو گذاشته شود و بساطشان جمع شود. وقتی که حزب کمونیست کارگری در قدرت سهم باشد و جمهوری سوسیالیستی در ایران باشد، این کار چه اشکالی بخودش میگیرد؟ شما گفتید که باورهای مردم محترم است... ممکن است این درست نشان ندهد که برخورد به مذهب و مساجد و آخوندها چه خواهد بود و برخورد به مردمی که معتقدند مسلمانند چه؟ اینها را اگر میشود توضیح بدهید.

منصور حکمت: به نظر من باورهای شخصی برای خود آدمها محترم است. من ممکن است احترامی به عقاید راسیستی و نژادپرستانه کسی نگذارم، که نمیگذارم، اما خودش اگر میخواهد اینطور فکر کند، تا وقتی که آزارش به کسی نرسانده، نظر خودش است. هر بشری حق دارد به هر جای دنیا به هر شکلی که میخواهد فکر کند. کسی اجازه ندارد برای دنیای داخلی کسی قانون وضع کند و بگوید تو حق نداری اینطور یا آنطور فکر کنی. البته این معنایش این نیست که ما سعی نمیکنیم افکار کسی را عوض کنیم. بشر باید بین افکار و ایده‌های مختلف، انتخاب داشته باشد، باید بتواند انتخاب کند. یک نقش اساسی مذهب این است که بقیه ایده‌ها و افکار آزادیخواهانه را با زور و تعصب از جلوی چشم مردم دور کند و علیه قانون وضع میکند. طالبان عده‌ای را در کابل گرفته و میخواهد اعدام کند به این دلیل که میخواسته‌اند دین دیگری را تبلیغ کنند! در آنجا شاید این خیلی شور و افراطی باشد اما این ماهیت کار همگیشان است. آموزش و پرورش کلید اصلی است، این که آدمها احتیاجی نداشته باشند به خرافات باور کنند و بدانند که دنیا چیز دیگری است. اما فقط آموزش و پرورش کافی نیست. باید قوانینی وضع کرد که این نهادهای مذهبی را زیر کنترل میآورد. به عنوان مثال باید حسابهای

اسلامی چیزی از نوع سقوط آلمان نازی خواهد بود. هیچ فاشیستی نمیتواند بسادگی با صرف فاصله گذاری مکتبی و سازمانی میان خود و این قطب فروریخته مواضع و موقعیت خود را حفظ کند. کل این جریان دهها سال به رکود میکشد. شکست اسلام سیاسی در ایران، یک پیروزی آنتی اسلامیستی است که در محدوده ایران متوقف نمیشود.

پرسش: شما توصیف کشورهایمانند ایران بعنوان کشورهای "اسلامی" را نمیپذیرید. چرا؟

منصور حکمت: هر تقسیم بندی و تیتیر گذاری ای هدفی را دنبال میکند. اسلام در ایران هزار و چهارصد سال چرخیده و طبعاً رنگ خود را به چیزهایی زده است. اما این فقط یک مولفه در ترسیم سیمای این جامعه است. همانطور که استبداد، سلطنت، حکومت پلیسی، عقب ماندگی صنعتی، قومیت، زبان، خط، پیشینه تاریخی، تاریخ سیاسی، رسوم پیشا اسلامی، مشخصات جسمی مردم، قد، قیافه و رنگ و رو، تماس و مرادات بین المللی، جغرافیا و آب هوا، وضع تغذیه، طول و عرض کشور، درجه تراکم جمعیت، مناسبات اقتصادی، نظام سیاسی، درجه شهر نشینی، آرشینکتور و غیره و غیره همه اینها مشخصاتی واقعی از آن جامعه را بیان میکند. حال اگر کسی اصرار دارد از میان صدها مولفه ای که بین ایران و پاکستان و فرانسه و ژاپن تفاوت‌هایی ایجاد میکند، بر حضور اسلام در برخی جوانب زندگی این جامعه انگشت بگذارد و این اسم را به پیشانی همه ما مردم، از ضد دین‌هایی مانند من و شما دشتی و هدایت تا اکثریت عظیمی که نه خود را مومن میدانند و نه برای اسلام و آخوند تره خرد میکند، بچسباند حتماً هدف خاصی را دنبال میکند. ایران جامعه ای اسلامی نیست. حکومت، اسلامی است. اسلام یک پدیده تحمیلی در ایران است، نه فقط امروز بلکه دوران سلطنت هم، و به ضرب زدن و کشتن سر کار مانده است. ایران یک جامعه اسلامی نیست. بیست سال است میخواهند بزور اسلامی اش کنند نتوانسته اند. اسلامی نامیدن جامعه ایران، بخشی از یک جهاد ارتجاعی برای اسلامی کردن آن است.

پرسش: آیا اسلام سیاسی را یک نیروی ماندگار در ساختار سیاسی کشورهای مسلمان نشین خاورمیانه و شمال آفریقا تلقی میکنید؟

منصور حکمت: ماندگاری یک مقوله نسبی است. بالاخره زمانی خواهد رسید که این منطقه اسلام را به تمامی دفع کند و به یک پدیده عتیقه تبدیل کند که اگر چه هنوز برای تماشا و مطالعه وجود دارد و حتی پیروانی دارد، عملاً نقشی در زندگی مردم بازی نمیکند. اما اینکه این زمان کی فرا میرسد تماماً به روندهای سیاسی در این جوامع و بطور مشخص به مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم گره خورده است. هنوز نسلهای

مالی‌شان را مثل هر بنگاه دیگری بررسی کرد. بالاخره سیستم اسلامی و به اصطلاح مساجد و آیت‌الله‌ها هم باید مطابق همان قانونی باشند که بیسکونیت ویتانا یا شرکت آبرگرمکن سازی یا شرکت دخانیات وینستون و کمل هستند، باید حسابهایشان را نگاه کنند و ببینند که پولشان را از کجا آورده‌اند و چطور خرج کرده‌اند. مالیات داده‌اند یا نه. ببینند دزدی نکرده باشند، سر دولت کلاه نگذاشته باشند، اخاذی نکرده باشند و غیره.

یک سری قوانین هست که به شکل کنونیش هم باعث بسته شدن خیلی از اقدامات مذهبی میشود. قانون حمایت حیوانات را اگر جدی بگیریم باید بخش زیادی از شعائر اسلامی در دکانشان را تخته کنند. برای اینکه بشدت با حیوانات خشونت آمیز رفتار میکنند. اگر با قوانینی که شایسته حقوق کودک است از حقوق کودک دفاع بکنیم بخش زیادی از فعالیت‌های مذهبی باید تعطیل بشود. بخاطر اینکه با آزادی اطفال منافات دارد. برای اینکه کودکان باید از تهدید، ارعاب و شکنجه و کار اجباری و غیره مصون باشند. حقوق زن را اگر درست پاسداری کنیم، مذهبیون اجازه پیدا نمیکنند خیلی از قوانینشان را اجرا کنند. اگر قرار باشد زن و مرد حقوقشان در جامعه برابر باشد، تمام قوانین خانواده، ازدواج و طلاق و ارث و میراثی که اسلام برای مثال آورده، غیر عملی میشود و باید کنار گذاشته شود. هر جا هم که کسی بخواد مطرحش کند با قوانین مدنی کشور در اختلاف قرار میگیرد. میخواهم بگویم که اگر از حقوق مدنی انسانها دفاع کنیم بخش زیادی از مذهب برچیده میشود. و اگر از علم و آزادی اندیشه دفاع کنیم بخش دیگری از آن برچیده میشود. حال اگر آخر سر هنوز دویست و پنجاه نفر در کشور شصت میلیونی ایران معتقدند که بعله روز محشری هست و چند رکعت در روز باید نماز خواند و اگر نخوانی فلان میشود و حتما آدم باید هر چند وقت یکبار یک گوسفند سر ببرد بخاطر اینکه یک موقع ابراهیم خلیل نزدیک بوده بچاهش را سر ببرد... میل خودشان است. آدمهای از این عجیب‌تر هم در دنیا هست. ولی این دیگر قانون اجتماعی نمیشود و مزاحمتی برای کسی بوجود نمیآورد. و حتی خود آنها هم اگر فرض کنیم یک عده آدمهای معتقد به این خرافات دارند با خانواده‌شان یا با فرزندان‌شان رفتاری میکنند که نه از حقوق مدنی آنها بلکه از دین اینها و تعصبات اینها مایه گرفته، دولت جلوی‌شان را میگیرد. من معتقد نیستم که باید علیه اسلام خشونت کرد یا اصلا علیه مسائل دیگر اجتماعی که وجود دارد، خشونت بکار برد. ولی معتقدم که قوانین و آگاهگری توأم با هم میتوانند در اسلام را ببینند. رئیس کلیسای انگلستان برای مثال اعلام کرده که وضع مسیحیت خراب است و دیگر ردی از مسیحیت باقی نمیماند. برای چی؟ برای اینکه مردم دیگر به آن احتیاجی ندارند و دیگر زور هم نمیتواند بگوید.

عروج و افول اسلام سیاسی

بخشی از گفتگو با منصور حکمت در "پرسش" زمستان ۱۳۷۹

پرسش: تا چه حد قدرت رسیدن اسلامیت‌ها بیانگر عقبگردی مذهبی است؟ آیا این یک برگشت مذهبی در این جوامع است؟ رجعتی به ارزشها و باورهای دینی در زندگی فردی و اجتماعی؟

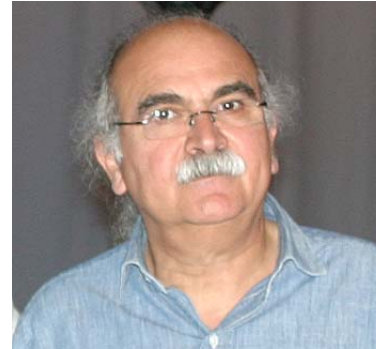
منصور حکمت: این بنظر من ریشه در احیای اسلام به مثابه یک دستگاه اعتقادی ندارد. این اسلام فقهی نیست، بلکه اسلام سیاسی است. مبنای آن معادلات سیاسی معینی است. بدیهی است که با بالا گرفتن قدرت اسلام سیاسی فشار برای احیای ظواهر مذهبی در جامعه شدت میگیرد. اما این یک فشار سیاسی است. مردم به این فشار بعضا تمکین میکنند. پشتوانه این "رنسانس" اسلامی خشونت و ترور است. در الجزایر به یک شکل و در ایران به شکل دیگر. در ایران واقعت این است که برعکس، به تناسب عروج اسلام سیاسی و حاکمیت دینی، موج بازگشت ضد اسلامی در سطح معنوی و عقیدتی و در زندگی شخصی مردم به طرز خیره کننده ای بالاگرفته است. عروج اسلامی سیاسی در ایران مقدمه ای بر یک انقلاب فرهنگی ضد اسلامی و ضد دینی شده در اذهان مردم و بویژه نسل جوان شده است که با یک انفجار عظیم جهان را متوجه خود خواهد کرد و شیپور پایان عملی اسلام سیاسی در کل خاورمیانه را به صدا در خواهد آورد.

پرسش: ارونند آبراهامیان در همین میزگرد میگوید سقوط جمهوری اسلامی میخ آخر به تابوت جنبش اسلامی نخواهد بود، چون گرایشات دیگر، بخصوص غیر شیعی ها، میتوانند این شکست را بپای خود ننویسند. آیا با این ارزیابی موافقت میکنید؟

منصور حکمت: بنظر من حرکت اسلامی با سقوط رژیم اسلامی در ایران در خاورمیانه و در سطح بین المللی از نفس میافتد. بحث بر سر این نیست که ایران اسلامی یک مدل شکست خورده خواهد بود که دیگران میتوانند خود را از آن مبرا بدانند. شکست جمهوری اسلامی در متن یک خیزش سکولاریستی عظیم توده ای در ایران رخ خواهد داد. خیزشی که دست به بنیادهای تفکر ارتجاعی اسلامی میبرد و آن را در افکار عمومی جهان نه فقط بی اعتبار، بلکه محکوم و رسوا میکند. شکست رژیم

جامعه است.

در شرایط سیاسی امروز دنیا، جامعه ایران یک عرصه تعیین کننده در پیشبرد مبارزه همه جانبه علیه مذهب است. سلطه حکومت قرون وسطائی اسلامی در ایران ناشی از نظامهای فئودالی و اشراف زمیندار نیست. این حکومتی است که سرمایه داری نظم نوین جهانی در ایران بروی کار آورده است و بزور سرکوب و قصاص و اعدام و سنگسار سرپا نگاهداشته است. این وضعیت از یکسو تنفر از حکومت مذهبی و رویگردانی از مذهب را به یک گرایش قوی و وسیع در جامعه تبدیل کرده است و از سوی دیگر کمونیسم کارگری را با پرچم نقد انسانی و سوسیالیستی و بی تخفیف مذهب در راس این مبارزه قرار داده است. جامعه ایران که از انقلاب مشروطه تا کنون بارها برای خلاصی از یوغ مذهب بیخاسته و ناکام مانده است، یک رنسانس، رنسانسی با یک مضمون چپ و سوسیالیستی، به تاریخ بدهکار است. زمان این تسویه حساب تاریخی فرا رسیده است.



بخشی از سخنرانی حمید تقوایی تحت عنوان:

مذهب، ناسیونالیسم و از خودبیگانگی انسان

در پایه ای ترین سطح هویت ملی و مذهبی لازم میشود به خاطر اینکه هویت و موجودیت

اجتماعی انسانها و مکانیسم واقعی زندگی اجتماعی در مقابل مناسبات طبقاتی قرار میگیرد. کودک به محض اینکه زبان باز میکند میپرسد چرا؟ چرا میگوید چون میخواهد دنیا را بشناسد. چراهای طبیعی اش را جواب میدهیم، چراهای اجتماعی اش را نمیتوانیم جواب دهیم. نمیتوانیم کودکانمان را به تقدس مالکیت و فقر اکثریت عظیم و ثروت اقلیت محدود و تبعیض و نابرابری قانع کنیم. بشر با هویت اجتماعیش بدنیا می آید، در مغز و فیزیکی بدن کودک موجودیت اجتماعیش حک شده است و تا با فرهنگ و ایدئولوژیهای حاکم بر جامعه طبقاتی "تربیت" نشده است نمیتواند قانع بشود.

اگر قرار بود خود پروسه زندگی ما را آنقدر مسخ بکند، اینقدر تغییر بدهد که این سوالها و این چراها را نداشته باشیم، اگر جامعه با خودش در تناقض نمیافتاد، احتیاجی به مذهب و ناسیونالیسم نبود. احتیاجی به تئوریهها و ایدئولوژیهای طبقاتی نبود. جامعه طبقاتی، و بویژه نظام سرمایه داری، تئوری ای میخواهد که جنگ را انسانی و فقر و نابرابری را طبیعی جلوه بدهد. تئوری ای میخواهد که توضیح بدهد چرا هفت نسل میلیارد هائی نظیر آقای بیل گیتس میتواند راحت زندگی کند و دست به سیاه و سفید نزنند ولی اگر شما در طبقه کارگر بدنیا آمده باشید باید صبح تا شب جان بکنید و با اینهمه فقیر باقی بمانید. این تبعیض و تناقض فاحش را باید توضیح داد. و توضیح طبقه حاکمه در مورد این وضعیت تنها میتواند غیر حقیقی و خرافی باشد. تنها میتواند مبتنی بر مذهب و ناسیونالیسم و دیگر ایدئولوژیهای ضد انسانی باشد.

مذهب سمبل و جرثومه و عصاره از خودبیگانگی انسان است. عصاره واژگون بودن دنیا است، و در پایه ای ترین سطح در بحران هویتی و بیگانگی انسان از خود و از جامعه ریشه دارد. بحث من اینجا صرفا نقش سیاسی مذهب نیست. نقش فوق ارتجاعی و ضد انسانی مذهب سیاسی و بویژه دولت مذهبی چه در قرون وسطی و چه امروز بر همه روشن است و در این مورد بسیار گفته و نوشته شده است. مساله مورد بحث من در اینجا ضرورت وجودی مذهب در جامعه طبقاتی است.

مذهب با بت پرستی شروع میشود. بت یعنی پرستش مخلوق دست انسان بعنوان خالق انسان. واژگونگی جامعه طبقاتی بوضوح خود را در بت نشان میدهد. اگر کالا شکل

پسران و یا هر تعرض دیگری به جان و جسم کودکان ممنوع اعلام شود. مصون نگاهداشتن کودکان از تعرض مذهب در عین حال پیش شرط رویکرد آزادانه آنها به هر نوع مذهب و یا طرد آگاهانه همه مذاهب بعد از رسیدن به سن تشخیص است.

ثالثاً: باید دفاتر و عملکرد مالی مذهب علنی باشد و منظم مورد حسابرسی قرار بگیرد. افراد مذهبی حق دارند و کاملاً آزادند بین خود مناسبات و داد و ستدهای مالی معینی داشته باشند. اما هر نوع عملکرد مافیائی، هر نوع اخاذی و دزدی "مقدس" با ارباب و گروهکشی از افراد ممنوع است. مذهب بعنوان کار و کسب باید تابع مقررات مالیاتی و اقتصادی حاکم بر کلیه شرکتهای تجاری در جامعه باشد. صنعت مذهب صنعت اشاعه خرافه است و از اینرو باید مانند صنعت دخانیات با بستن مالیاتهای سنگین و محدودیتهای قانونی دیگر از بسط این دستگاه خرافه پراکنی و مفتخوری جلوگیری کرد.

روشنگری و نقد مذهب در قلمرو تفکر

عقب راندن مذهب به موقعیت یک سیستم عقیدتی به معنی خارج کردن آن از قلمرو قوانین و مقررات دولتی و سپردن نقد مذهب به عرصه برخورد فکری و روشنگرانه است. جدائی مذهب از دولت و برخورد به مذهب بعنوان یک سیستم عقیدتی، قدرت دولتی و تقدس و رمز و راز را از دور مذهب بکنار میزند و نقد فکری مذهب را به تنها عرصه مقابله با مذهب تبدیل میکند.

بشریت این تسویه حساب فکری با مذهب را یکبار در عصر روشنگری در اروپای قرن هجده انجام داده است. امروز بورژوازی جهانی حتی در کشورهای صنعتی پیشرفته از این دستاورد بشریت متمدن عقب نشسته و مبنای مدنیت و سکولاریسم از سوی متفکرین بورژوا و مکاتب فکری ای نظیر نسبیست فرهنگی، مالتی کالچرالیسم و نئولیبرالیسم بزیر سؤال رفته است. مذهب دوباره در سیاست و در دولت و در سیستم آموزشی حتی در کشورهای غربی جا باز کرده و در کشورهایمانند ایران قدرت دولتی را در دست گرفته است.

این وضعیت هم مقابله سیاسی با مذهب و هم نقد فکری و عقیدتی مذهب را در یک سطح جهانی در دستور کار سوسیالیستها و سکولارها و آته نیستها قرار میدهد. هیچیک از این دو جنبه مبارزه پیش شرط دیگری نیست. مقابله سیاسی با مذهب به منظور بیرون راندن آن از دولت و قوانین و سیستم آموزشی و حقوقی در جامعه و در همان حال برسمیت شناسی آزادی مذهب و بی مذهبی بعنوان یک عقیده و باور شخصی و نقد عمیق و همه جانبه خرافه مذهب اجزاء مکمل یک مبارزه واحد برای مذهب زدائی از

شبیئت یافته مناسبات سرمایه داری است، بت از خود بیگانگی شبیئت یافته است. بت در واقع تجسم از خود بیگانگی انسان در طلوع تمدن جامعه طبقاتی است. مذهب ماقبل جامعه طبقاتی نقش توضیح طبیعت و تسکین ضعف و درماندگی انسان در رابطه با طبیعت را بعهده دارد. نقش مذهب در جوامع اولیه توضیح و تحمل پذیر کردن مقابله انسان با طبیعت است. در جامعه طبقاتی مذهب همین نقش را در رابطه فرد با جامعه و تضادهای طبقاتی در جامعه ایفا میکند.

پیام همه مذاهب در نهایت اینست که انسان شاد و خوشبخت نیست چون در عالم خاکی نمی آید بدست. چون بهشت یک جای دیگری است. قرار نیست در دنیای خاکی ما به جایی برسیم. ادامه زندگی مطلوب و پاسخ به نیازهای پایه ای انسانی قرار است بعد از مرگ اتفاق بیفتد. و از آنجا که عضو جامعه نه در زندگی خود و نه دیگران آن انسان مطلوب و ایده آل، انسان آزاد از چنگال مناسبات ضد انسانی جامعه طبقاتی، را نمیبیند و تجربه نمیکند، به ستایش موجودی برمیخیزد و در واقع نیاز پیدا میکند که سمبل و نماد این انسان ایده آل تحقق نیافتنی است. این پایه ای ترین علت وجودی خدایان است. خدا نماینده کمال است و همه میرویم که به او بپیونددیم. میرویم که با او باشیم. نفس وجود چنین خدائی در ضمن توضیح میدهد که چرا دنیا اینطور است و ما را به صبر و بردباری دعوت میکند.

مذهب را در نهایت با محور طبقات میشود محور کرد. مارکس میگوید مذهب روح جهان بی روح ماست. این جهان بی روح در واقع جهان طبقاتی است که انسانیت، هویت اجتماعی انسان و لذا پایه ای ترین نیازهای جسمی و روانی انسان در آن متحقق نمیشود و نتیجتاً فلسفه و سیستم فکری و ذهنیت مسخ شده و واژگونه ای لازم میاید که این خلاء را پر کند و برای افراد جامعه قابل پذیرش و تحمل بسازد. بدون او هام و توهمات، بدون متافیزیس مذهب، جامعه طبقاتی برای افراد قابل "توضیح" و قابل پذیرش نیست.

مارکس میگوید برای انسان ریشه انسان است. روح جهان انسانی تنها میتواند انسانیت باشد. خوشبختی هر فرد در گرو تحقق شخصیت او بعنوان نوع انسان است. و وقتی این نوعیت محل بروز پیدا نکند او هام مذهبی لازم می آید تا جهنم موجود را روحانی کند. جامعه سرمایه داری غایت این دنیای از انسانیت تهی شده است. محصول را کالا کرده اند، نیروی کار را کالا کرده اند، "داشتن" را بجای "بودن" نشانده اند، نفس زندگی را به پیش شرط زندگی بدل کرده اند و روح جهان انسانی را از آن گرفته اند. مذهب روح این جهان بی روح است. بدون مذهب جامعه طبقاتی قادر به بقا نخواهد بود.

مذهب ذهنیت انسان طبقاتی را باندازه وجود اجتماعی اش مسخ میکند و به این ترتیب این دو را بر هم منطبق میکند. مذهب تراپی واژگونه است: عینیت را انسانی نمیکند، ذهنیت را غیر انسانی میکند. به انسان از خود بیگانه توجیه و فلسفه و ایدئولوژی میدهد که خود را در دنیای دیگری بجوید و بازیابد. دنیای لاهوتی بهشت و دوزخ و معاد و عدل الهی نابرابریهای دنیای ناسوتی را توضیح میدهد و جبران میکند! انسانیت به آسمانها مصادره میشود تا غیبت اش بر روی زمین تحمل شود و خدا ساخته میشود تا

مظهر انسان کاملی باشد که بر روی زمین قابل حصول نیست. جامعه طبقاتی بدون مذهب قابل دوام نیست همانطور که بدون دولت نمیتواند باقی بماند. دولت برای حفظ نظم لازم است و مذهب برای منطقی و انسانی جلوه دادن این نظم. پذیرش آنچه هست و قبول ازلی و ابدی بودن آنچه هست جوهر و اساس هر مذهبی است. قدوسیت مالکیت و قدوسیت قانون و قدوسیت نظم ضد انسانی موجود مایه و علت وجودی تقدس مذهبی است. منشا تقدس الهیات منزله، پاسداری از کثیف ترین واقعیات طبقاتی است. بدون طبقات مذهب ضرورت وجودی نمییافت و بدون مذهب جامعه طبقاتی قادر به حفظ موجودیت خود نیست. در سرمایه داری ناسیونالیسم نیز در کنار مذهب بمیدان می آید، به محور جهان شناسی و خود شناسی اعضای جامعه تبدیل میشود، و به ایفای همین نقش محافظت وضع موجود میپردازد.

برای دیدن مطلب کامل به آدرس زیر مراجعه کنید:

<http://www.wpiran.org/farsi1/index-farsi.htm>

سیستم اعتقادی است. مذهب ارثی است، مقدس است، و یک دم و دستگاه عظیم کار و کسب است. مذهب صنعت پرسود تولید و اشاعه خرافه است. باید این موقعیت مذهب را در هم شکست. باید مذهب را به موقعیت یک سیستم فکری به عقب راند تا بیش از پیش مضمون خرافی و ضد انسانی آن افشا و برملا شود. برخورد به مذهب بعنوان یک سیستم عقیدتی به این معنی است که:

اولاً: هر کس در اعتقاد به هر نوع مذهب و یا عدم اعتقاد به هیچ مذهبی کاملاً آزاد است. هر کس آزاد است عقاید مذهبی و یا ضد مذهبی خود را آزادانه تبلیغ کند و اشاعه دهد و نه دولت و نه هیچ مرجعی در جامعه حق ندارد متعرض افراد بخاطر عقاید مذهبی و یا ضد مذهبیشان بشود.

این یک رکن اصلی آزادی عقیده و آزادی تبلیغ عقاید است. البته در این زمینه مبلغین مذهبی، کشیشها و آخوندها و خاخامها و غیره، هیچ مشکلی نداشته اند. اشاعه خرافات مذهبی همیشه آزاد بوده و از تمامی امکانات برخوردار بوده است. این تبلیغ علیه مذهب و روشنگری آگاهگرانه اتم نیستی بوده است که در تمام طول تاریخ تحت عنوان کفر و ارتداد و توهین به مقدسات و قدیسین و ائمه اطهار و غیره و ممنوع اعلام شده و با سنگسار و اعدام و زنده در آتش سوزانده شدن پاسخ گرفته است. دگم بودن، و مقدس و جزمی و غیر قابل انتقاد بودن جزئی از خصلت هر مذهب است. مذهب برای دوام خود احتیاج به این دارد که به شکل یک تابو، در هیات یک امر مقدس و دگم و غیر قابل نقد ظاهر شود. برخورد به مذهب بعنوان یک سیستم عقیدتی به معنی بزمین کشیدن آن از عرش اعلی و هم تراز قرار دادن آن با هر سیستم عقیدتی دیگر است.

آزادی مذهب در عین حال به این معنی است که معتقدین به مذاهب مختلف بتوانند آزادانه مذهبیان را تبلیغ کنند. یک قربانی مذاهب مسلط همواره افراد منسوب به مذاهب دیگر بوده اند (نظیر موقعیتی که امروز منسوبین به مذاهب یهودی و بهائی دارند). برخورد به مذهب بعنوان یک سیستم عقیدتی همه مذاهب را در موقعیت یکسانی قرار میدهد و در عین حال این امکان را فراهم میکند که با عمق و شمول بیشتری امر آگاهگری و روشنگری علیه مذهب را به پیش برد.

ثانیاً: مذهب، همانند دیگر عقاید، ارثی نیست و مانند هر سیستم عقیدتی دیگر باید بوسیله افراد انتخاب شود. و این انتخاب تنها میتواند بوسیله افرادی که قانوناً بالغ و بزرگسال محسوب میشوند، یعنی افرادی که به سن تشخیص رسیده باشند، صورت بگیرد. جامعه باید اعلام کند که کودکان مذهب ندارند و والدین حق ندارند عقاید مذهبی خود را به آنان تحمیل کنند، در مراسم و مناسک مذهبی شرکتشان بدهند و یا بنا به قوانین مذهبی بر جسم و روان آنان تعرض کنند. باید حجاب دختر بچه ها و یا ختنه

امور دولتی و قوانین و سیستم آموزشی و حقوقی و قضائی است و این خواست و هدفی است که توده مردم را مستقل از عقاید مذهبی شان به حرکت در می‌آورد و در نهایت به جدائی مذهب از دولت منجر میشود. انقلاب فرانسه در قرن هجدهم این حقیقت را اثبات نمود و انقلابی که امروز در ایران در حال شکل گیری است نیز تاکید دیگری بر این حقیقت تاریخی خواهد بود.

بدون این تعیین تکلیف سیاسی مقابله همه جانبه با مذهب ممکن نیست. بخصوص در جامعه ایران که مذهب با دولت تنیده شده این یک رکن اساسی جارو کردن مذهب از جامعه است.

مذهب بعنوان یک سیستم فکری و نقد عقیدتی مذهب

یک جامعه آزاد و انسانی، با مذهب بعنوان یک امر شخصی و عقیدتی برخورد میکند. در جوامع موجود و کلا جوامع طبقاتی در تمام طول تاریخ مذهب پدیده ای و رای یک سیستم اعتقادی و اعتقادات و باور اهالی جامعه بوده است. بقول منصور حکمت مذهب جمع داوطلبانه معتقدین به یک سیستم فکری معین نیست. مذهب قبل از هر چیز یک دستگاه و نهاد عریض و طویل مالی، یک صنعت تولید و اشاعه خرافه و یک دکان و یک کار و کسب پرسود برای کلید داران و نمایندگان خودگمارده خدا بر روی زمین است. بدون دم و دستگاه کلیسا و پاپ و واتیکان و خاخامها و کشیشها و آیت الله ها و مساجد و خمس و ذکات و نذورات و اوقاف و اموال و مستغلات وقفی از مذاهب چیزی بجا نمیماند. هر مذهبی، چه مانند ایران بر دولت چنگ انداخته باشد و چه مانند جوامع غربی از دولت و قوانین دستش کوتاه شده باشد، یک دم و دستگاه عریض و طویل مفتخوری است و نه صرفاً یک سیستم عقیدتی.

نکته دیگری که به مذهب موقعیتی فراتر از یک عقیده شخصی میبخشد، ارثی بودن مذهب است. مذهب امری انتخابی نیست، نود و نه در صد مردم مذهیشان را انتخاب نکرده اند، به مذهیشان قانع نشده اند، بلکه آنرا به ارث برده اند. کسی که در یک خانواده مسلمان، یا بعبارت درست تر خانواده منسوب به اسلام، بدنیا آمده باشد خود بخود مسلمان تلقی میشود. در مورد مسیحیت و یهودیت هم عیناً همینطور است. کسی عقاید سیاسی والدینش را به ارث نمیبرد. عقاید و نظریات و مکاتب علمی و هنری و اجتماعی به ارث نمیرسند. اگر کسی افراد را اتوماتیک عضو حزب و یا مکتب فکری و هنری والدینشان محسوب کند همه در سلامت عقلش شک میکنند. اما همه براحتمی می پذیرند که مسلمان زاده مسلمان و مسیحی زاده مسیحی است!

همه این واقعیات نشان میدهد که مذهب در دولت و یا خارج از دولت ماورای یک



اصغر کریمی

آیت اله های میلیاردر و صنعت سودآور مذهب

رو شدن آمار دزدی تعدادی از شاه مهره های حکومت اسلام و درشت ترین آیات عظام و مومن ترین آیت اله ها و پاکدامن ترین امام جمعه های حکومت، حقایق زیادی را در مورد جمهوری اسلامی، سرمایه داری و بویژه صنعت مذهب و معنی حکومت مذهبی به همگان نشان داد.

با یک فقره دزدی ۶۰۰ میلیون دلاری آیت اله محمد یزدی، با یک مورد رشوه ۷۰۰ میلیون دلاری توسط آیت اله مصباح و ناصر مکارم شیرازی که گوشه کوچکی از دزدیهای آنها را تشکیل میدهد، با دزدیهای خانواده رفسنجانی، که میگویند قابل اندازه گیری نیست و فقط هزینه اصطبل اسبهای دختر ایشان معادل درآمد ماهانه ۱۵ خانواده کارگری میشود، با ۱۱ میلیارد دلار معوقه بانکها یعنی دزدی دسته جمعی تعدادی از مقامات و نورچشمی ها، با پول معادن و جنگل ها و کارخانه ها و زمینها و اتوموبیل هائی که آیت اله طیبی و امامی کاشانی و ریشهری و ناطق نوری، رفیق دوست و عسگر اولادی، حسین دین پرور و حجت الاسلام معزی (معاون رئیس دفتر خامنه ای) ، حجت الاسلام علی فلاحیان وزیر سابق اطلاعات و آیت الله علم الهدی امام جمعه مشهد، ناطق نوری، آیت اله حائری شیرازی بالا کشیده اند، میشد طب و آموزش و پرورش و آب و برق و گاز و وسائل نقلیه عمومی را با کیفیت عالی برای همه مردم رایگان کرد و میلیونها مسکن مناسب برای مردم بی مسکن تهیه کرد.

و این نه آمار کامل همه دزدی های آیت اله ها و نه لیست کامل همه سارقین است. آمار سی سال دزدی توسط مقامات حکومت اسلام و آیت اله ها و وزرا و قضات و فرماندهان و سرداران و روسای شکنجه گاهها سر به فلک میزند و صدها بار از ارقامی که اخیراً توسط خودشان رو شده بیشتر است. همین چند سال قبل پرونده شهرام جزایری را زنده به گور کردند چون دست تعدادی از آقازاده ها و آیت اله ها و مقامات بلندپایه حکومت رو میشد. بخشی از ارقام چپاول هائی که از آن پرونده بیرون زد واقعا نجومی بود. به اینها بنیاد مستضعفان و جهاد و سرمایه های سپاه را هم اضافه کنید.

اموال امامزاده ها مثل آستان قدس و غیره را هم در نظر بگیرید. آیا باز هم مخالفین کمونیست ها، از دولت تا سرمایه داران و احزاب و رسانه هایشان، میتوانند ادعا کنند که برای طب رایگان و آموزش و پرورش رایگان و آب و برق و گاز رایگان و بیمه بیکاری به همه افراد بیکار و غیره منابع کافی وجود ندارد؟

البته هزینه های به مراتب بزرگتری هست که هیچکدام از باندهای حکومت به آن اشاره نمی کنند چون برای حفظ این سیستم که به همه آنها امکان این مداخل را میدهد حیاتی است. حساب کنید چه مبلغی از طریق وزارت اطلاعات و سپاه و بسیج و لباس شخصی ها و نیروهای انتظامی و حراست و سربازان امام زمان صرف میشود تا حکومت اسلام و این بساط لغت و لیس سر پا بماند، تا کارگر و معلم و دانشجوئی که علیه این وضعیت اعتصاب کرده را سرکوب کنند، دستگیر کنند، شلاق بزنند و محاکمه کنند. حساب کنید چه پولهایی صرف سرکوب زنان و جوانان در خیابان ها و موسسات میشود. حساب کنید چه مبالغی صرف دم و دستگاه مذهب و تروریسم و کمک به سازمانهای اسلامی در کشورهای دیگر میشود که باندهای حکومت هیچکدام به آن اشاره نمیکنند.

و این ارقام گوشه ای کوچک از کل استثماری است که توسط کل طبقه سرمایه دار از گرده کارگر بیرون کشیده میشود.

آیا هنوز هم سرمایه داران و احزابشان، امام جمعه ها و آیت اله هایشان میتوانند ادعا کنند که منابع کافی برای خوشبختی و رفاه همه مردم وجود ندارد؟ و این در حالی است که امکانات تولیدی توسط نظام کثیف سرمایه داری زنجیر شده و میلیونها نفر بیکار نگه داشته شده اند، میلیونها زن با تحمیل هزار محدودیت خانه نشین شده اند، تعداد زیادی اوباش سرکوب بجای کار مفید مشغول کنترل و سرکوب اکثریت کارکن و زحمتکش جامعه اند، دهها هزار انگل و آیت اله و سرمایه دار و عمله و اکره آنها مشغول رتق و فتق سرمایه های خود و ولگردی هستند، بوروکراسی عریض و طویلی که بخش هنگفتی از درآمدهای مملکت را به خود اختصاص میدهد و هدفش اساسا حفظ منافع طبقه حاکم و به بند کشیدن جامعه است مشغول هدر دادن امکانات است. تعداد بسیار زیادی شغل و بنگاه تجاری و غیر تجاری که نفعی به تولید و رفاه و تعالی فیزیکی و معنوی جامعه نمیرسانند و صدها هزار و یا میلیونها شغل کاذب دیگر و در کنار همه اینها صنعت تن فروشی و پخش مواد مخدر گوشه های دیگری از نحوه سازمان دادن جامعه توسط نظام سرمایه داری و طبقه سرمایه دار است. در واقع این مجموعه عظیم یعنی بخش اعظم توان و امکانات بشر اینچنین توسط این نظام از کار مفید بازداشته شده و برعکس مشغول هرز دادن و فرسوده کردن و در هم شکستن نیروی تولید است که در یک جامعه انسانی، در یک جامعه سوسیالیستی صرف ایجاد

داد. خلع ید از مذهب یک اقدام سیاسی است که به بهترین و کامل ترین شکل میتواند بعنوان حکم یک انقلاب سیاسی و اجتماعی علیه حکومت مذهبی متحقق شود. این یک اقدام قاطع سیاسی و متکی بر آگاهی و اراده توده مردم برای خلاصی از سلطه دولت و قوانین مذهبی است. اینکه مردم چقدر بخدا اعتقاد دارند و یا ندارند و یا مذهب چه جایگاهی در فرهنگ مردم دارد و غیره اینها نقشی در این تعیین تکلیف سیاسی با مذهب ایفا نمیکند. مسلما جدائی مذهب از دولت زمینه را برای نقد فکری و عقیدتی مذهب نیز هموار میکند و از سوی دیگر نقد فکری مذهب (مانند جنبش روشنگری در اروپای قرن هیجدهم) زمینه ساز انقلاب سیاسی علیه سلطه حکومتی مذهب است، اما این دو پیش شرط یکدیگر نیستند. تعیین تکلیف سیاسی با مذهب، همانطور که انقلاب کبیر فرانسه نشان داد، مشروط و موقوف به نقد فکری و فرهنگی مذهب نیست. میتواند اکثریت یک جامعه بوجود خدا معتقد باشد و در عین حال برای جدائی مذهب از دولت دست به انقلاب بزنند.

این نظریه اشتباه است که گویا بخاطر اعتقادات مذهبی مردم حکومتهای مذهبی بقدرت میرسند. نه در قرون وسطی اینطور بود و نه جمهوری اسلامی بخاطر اعتقادات مذهبی مردم روی کار آمد. در قرون وسطی سلطه مذهب شرط لازم حفظ نظام ارباب رعیتی و اعمال قدرت اشراف فئودال بود و در مورد جمهوری اسلامی هم این بورژوازی بومی و جهانی بود که در هراس از انقلاب ۵۷ و قدرت گیری چپ در این انقلاب به مذهب متوسل شد و با اتکا به اسلام سیاسی انقلاب را به شکست کشاند. خمینی و بن لادن و مقتدی صدر و احمدی نژاد و خامنه ای و حسن نصرالله در جنبش ارتجاعی اسلام سیاسی ریشه دارند و نه در عقاید مردم به خدا و پیغمبر و ائمه اطهار. این ادعا که جامعه اسلامی است و سلطه مذهب و دخالت آن در امور اجتماعی و سیاسی مردم بخاطر اعتقادات مذهبی مردم است یک دروغ بزرگ و عوامفریبی بیشرمانه است که بوسیله رسانه های غربی نیز به آن دامن زده میشود. اکثریت عظیم مردم ایران حکومت مذهبی نمیخواهند و این حکومت تنها با سرکوب و کشتار مردم توانسته خودش را سر پا نگاهدارد و نه با اتکا به عقاید مردم. کافی است فقط یک روز شر کمیده چی ها و لباس شخصیها و سپاه پاسداران و خواهران زینب را از سر جامعه کم کنید تا ببینید مردم چه بلائی به سر این حکومت میآورند.

همین امروز در جامعه ایران خیلی از کسانی که خود را مسلمان میدانند با جمهوری اسلامی مخالف هستند و به این نتیجه رسیده اند که مذهب نباید در دولت و قوانین دخالت کند. و این بروشنی نشان میدهد که همین امروز و بدون هیچ قید و شرط و زمینه سازی و پیش شرط فرهنگی و عقیدتی ای جامعه میتواند و باید از نظر سیاسی تکلیفش را با مذهب در حکومت روشن کند و آنرا از دولت و قوانین کنار بزند. تعیین تکلیف سیاسی جامعه با مذهب اساسا کار یک جنبش انقلابی برای خلع ید مذهب از

واقع لایحه بردگی جنسی زن کافی است تا هر کس به این واقعیت پی ببرد که جمهوری اسلامی لکه ننگی بر تاریخ معاصر بشریت است و باید از تاریخ جارو شود.

در قرون وسطی در همه جای دنیا و از جمله در اروپا مذهب در قدرت بود و کشتار و جنایاتی مرتکب شد و فجایعی بوجود آورد که در نهایت به یک جنبش عظیم فکری و سیاسی علیه مذهب منجر شد. در اروپا جنبش رنسانس و عصر روشنگری و انقلابات سیاسی و اجتماعی شکل گرفت که یک دستاورد آن قطع کردن دست کلیسا از دولت و قوانین بود. امروز در ایران همان نوع حکومتی که پانصد سال قبل بعنوان مثال در اسپانیا انسانها را زنده زنده در آتش میسوزاند و دست و پا قطع میکرد روی کار آمده و همان بساط توحش و جنایت را بر پا کرده است.

در جمهوری اسلامی هم دست و پا قطع میکنند و سنگسار میکنند و چشم درمیآورند و بجرم عدم اعتقاد به خدا و حتی اعتقاد به مذاهب دیگر مثل یهودیت و بهائیت اعدام میکنند. همجنس گرایی جرم تلقی میشود و همجنس گرایان بدار آویخته میشوند. یک رکن دیگر این توحش قرون وسطائی تحقیر و بیحقوقی مفرط زنان است و تنها همین موقعیت فرودست و تحقیر آمیز زن در اسلام و حکومت اسلامی کافی است تا هر انسان آزاده ای خواهان جدائی مذهب از دولت و از قوانین باشد.

جدائی مذهب از دولت یعنی بر چیده شدن کل این بساط توحش از جامعه. باید دست مذهب را از حکومت و قوانین سیستم قضائی و حقوقی و اداری و سیستم آموزشی قطع کرد. دخالت مذهب در امور خصوصی ای نظیر ازدواج و طلاق و تولد و مرگ و "مراسم ترحیم" نباید برسمیت شناخته شود و پیش شرط قانونیت یافتن این امور قرار بگیرد. در یک جامعه مدنی جائی برای قوانین مذهبی و سلطه فقه و شرعیات بر مقدرات مردم نیست. جامعه انسانی به مذهب رسمی احتیاجی ندارد و هیچ مذهبی نباید به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام شود.

دولت و قوانین باید نسبت به مذهب یا بی مذهبی شهروندان کاملاً کور باشد. همانطور که در مورد نژاد و رنگ پوست افراد چنین است. مذهب (و یا لامذهبی) هیچکس نباید در اسناد دولتی و رسمی ذکر شود و مبنای هیچ حق و یا محرومیت ویژه ای قرار بگیرد. در یک کلام باید مذهب از سیستم دولتی و آموزشی و قضائی و حقوقی در جامعه کنار زده شود و امر خصوصی شهروندان اعلام شود.

راهش چیست؟ چطور میتوان دست مذهب را از حکومت قطع کرد؟ راه این کار را انقلاب کبیر فرانسه در بیش از دویست سال قبل به مردم تشنه رهائی و آزادی نشان

امکانات رفاهی برای همه میشود. جامعه واقعا چه امکانات عظیمی برای ساختن دارد. چه امکانات عظیمی برای ایجاد نعمات از غذا و پوشاک و مسکن، تا بهداشت و طب و آموزش و فیلم و موزیک و سرگرمی و تفریح و غیره دارد. امکاناتی که توسط نظام سرمایه داری و یک اقلیت کوچک به بند کشیده شده است و آن بخشی هم که تولید میشود به کیسه همان اقلیت ریخته میشود. این اس و اساس جامعه سرمایه داری است. این عامل اصلی تیره روزی و فقر و محرومیت و محدودیت در جامعه سرمایه داری است.

آیت اله های میلیاردر و دم و دستگاه مذهب:

به وجه دیگری از مساله پردازیم. توضیح المسائل ها و کتب دینی و حدیث و غیره را همین میلیاردرهای دزد و فاسد نوشته اند. قوانین اسلامی را همین ها وضع کرده اند. روی منبرها همین ها وعظ میکنند و مردم را از خشونت در این دنیا و عقوبت در آن دنیا میترسانند. همین ها اندر فواید حجاب و بیحقوقی زن و راجی میکنند. آیت الله علم الهدی امام جمعه مشهد اخیراً گفته است: "بهترین جایگاه و محل امن برای زن خانه است، چرا که زن موجودی آسیب پذیر است" و آیت اله دزد دیگری بنام صافی گلپایگانی میگوید: "تساوی زن و مرد بی پایه و اساس است و مقایسه زن و مرد اهانت به جامعه است" و تمامشان زن را موجودی ناقص الخلقه، گناهکار، ابزار لذت مرد، و کشتزار مرد میدانند و بیحقوقی کاملی را بکمک برادران شلاق زن و اطلاعاتی و سربازان امام زمان بر آنها تحمیل کرده اند. همین ها در حالیکه میلیارد میلیارد از دسترنج کارگر میدزدند، مردم را به قناعت و صرفه جوئی دعوت میکنند. همینها اعتراض به وضع موجود را تحت عنوان "ناشکری" گناه میدانند و به مردم فقیر و زحمتکش فراخوان صبر و شکیبائی و وعده سر خرمن در آخرت میدهند. همین شیخ پشم الدین صافی گلپایگانی میگوید: "مسلمان واقعی در برابر حکم خدا تسلیم بوده و هرگز به آن اعتراض نمی کند بلکه از دل و جان آنرا می پذیرد". همینها مردم را از برابری و کمونیسم و کمونیستها میترسانند و کمونیسم را برای مملکت، در واقع برای جیب خودشان، مضر میدانند. و همین ها هستند که صدها هزار کارگر معترض و کمونیست ها و مخالفین خود را سر به نیست کردند تا بساط چپاولشان سر پا بماند.

ما بارها گفته ایم که مذهب دکان بزرگی است که به عده ای سودهای کلان میرساند. بارها گفته ایم مذهب از منافع زمینی یک اقلیت دفاع میکند و سالانه میلیاردها خرج بقای آن میشود. مذهب یک سلسله اعتقادات به جن و پری و شیطان و خر دجال و صحرای کربلا نیست، یک صنعت سودآور و یک تجارت قدرتمند است که با کمپانی های بزرگ بین المللی رقابت میکند و سودهای هنگفت به جیب عده ای میرساند. دستگاه انقیاد مردم است. صنعت خرافه پراکنی، ارباب مردم و تسلیم مردم به نظام طبقاتی و استثمارگرانه حاکم است. بیخود نیست که اگر بو بکشند کسی به ماهیت مذهب

پی برده و از آن روی برگردانده، او را تکفیر میکنند و اگر دستشان برسد میسوزانند.

افشای دزدی های میلیاردی و سوء استفاده های کلان آیت اله ها، به مردم بیشتری اجازه میدهد که از این دریچه، بی اعتباری مذهب و قوانین مذهبی و کل این عمارت جهل و تحمیق و جنایت را ببینند و از آن فاصله بگیرند. سی سال حکومت یک مشت دزد و جنایتکار، چشم عده زیادی از مردم را باز کرده بود و میلیونها نفر را از مذهب و آخوند و سنت های مذهبی فراری داده بود، اما رو شدن دزدی بالاترین رده از مقامات حکومت اسلام و بالاترین رده از آیات عظام و مراجع تقلید و امام جمعه ها و قدیسین با ریش و بی ریش، آنهم با اسم و رسم و با ارقام مشخص، به مردم نشان داد که پشت بساط مذهب، چه درجه از کثافتکاری، چه درجه جنایتکاری، چه درجه فساد و عفونت و چه درجه افکار پلید و ضد بشری خوابیده است. این مساله باید به مردم کمک کند تا به آنچه اینها به زور تبلیغات ۲۴ ساعته از رسانه ها و منبرها و مناسبت های مختلف در مغز مردم کرده اند، پی ببرند و آنها را به دور بریزند.

متأسفانه کم نیستند انسانهای زحمتکشی که مزخرفات همین دزدان میلیاردی نسبت به زن را باور کرده اند و هنوز هم رفتار غیرانسانی با همسر و دختر خود دارند، کم نیستند زنانی که اینقدر از زبان آخوندها و روضه خوانها و امام جمعه ها از اینکه زن معصیت کار است، عامل گناه است، و در آن دنیا سوزانده میشود شنیده اند که خودشان هم به این لاطانات باور کرده اند، کم نیستند انسانهای زحمتکشی که اراجیف این اوباش را علیه معتقدین به این مذهب و آن مذهب باور کرده اند و بجای رفاقت و همبستگی از هم نفرت پیدا کرده اند، کم نیستند مردم زحمتکشی که در اوج استیصال و فقر و ناامیدی بجای مبارزه علیه این بساط چپاول آیت اله ها و حجت الاسلام ها، به دعاخوانی و عجز و لابه و در انتظار ظهور امام زمان نشسته اند، کم نیستند مردم کارگر و زحمتکشی که بخاطر همین مزخرفات، با شک و تردید به کمونیسم، یعنی راه رهایی واقعی مردم از شر این نظام، نگاه میکنند، به نیروی خودشان باور ندارند و فکر میکنند دنیا همیشه همین بوده و همین هم خواهد ماند. رو شدن گوشه کوچکی از دزدی ها و فساد سران حکومت اسلام باید چشم همه را باز کند تا این مزخرفات را از فکر و ذهن و رفتار خود بیرون بریزند.

یک مانع بزرگ برای زیر و رو کردن این اوضاع وارونه، و ساختن جامعه ای انسانی روی همین کره ارض، همین خرافات مذهبی است که آیت اله های دزد و میلیاردی و اقلیت مفتخور مثل سم در جامعه پخش کرده اند. باید این سم را از مغز خود بیرون بریزیم. لایه های گرد و خاکی که روی انسانیت ما پاشیده اند را پاک کنیم، انواع شکافها و رقابتها و تفرقه ها را که با همین تفکرات ضدانسانی به اسم مذهب و خاک و وطن و قوم و جنسیت در میان ما رواج داده اند را از میان برداریم تا انسانیت ما،

حمید تقوانی

خلع ید سیاسی از مذهب و ضرورت رنسانس سوسیالیستی نکاتی در نقد سیاسی و عقیدتی مذهب

لایحه بردگی جنسی زنان که تحت عنوان لایحه حمایت از خانواده به مجلس ارائه شده یکبار دیگر عمق ارتجاع و شناعت و توحش مذهب را به نمایش میگذارد. هیچ جامعه ای بدون آزادی زنان آزاد نیست و لایحه بردگی جنسی زنان در واقع سند بردگی کل جامعه ایران تحت حاکمیت قرون وسطائی جمهوری اسلامی است. باید با تمام قوا و از یک موضع رادیکال و انسانی و سوسیالیستی به مبارزه با این لایحه و حکومتی پرداخت که به خود جرات میدهد در قرن بیست و یکم از چنین قوانین توهین آمیز و حقارت باری سخن بمیان آورد. طرح پلاتفرم چپ علیه این لایحه و سازماندادن یک مبارزه رادیکال برای به شکست کشاندن آن یک وظیفه مبرمی است که حزب ما در دستور خود قرار داده است. اما هدف من در این نوشته بحث در مورد این لایحه و ضرورت مبارزه با آن نیست. بلکه میخواهم به این بهانه یکبار دیگر به ضرورت مذهب زدائی از جامعه و مبانی نقد سیاسی و عقیدتی کمونیستها به مذهب بپردازم. لایحه بردگی زنان یکبار دیگر بر ضرورت عاجل رهایی جامعه از شر مذهب تاکید میکند، و این رهایی بدون یک نقد عمیق و همه جانبه مذهب و بدون مذهب زدائی در عرصه سیاسی و اجتماعی و عقیدتی ممکن نیست.

منظور از مذهب زدائی چیست؟ میان مذهب بعنوان یک امر دولتی و مذهب بعنوان یک امر عقیدتی چه تفاوتی هست و برای آنکه واقعا بتوانیم یک جامعه انسانی بوجود بیاوریم در هر دو سطح چطور باید به نقد مذهب بپردازیم؟ هدف از این نوشته پاسخگویی به این سئوالات است.

جدائی مذهب از دولت

قطع دست مذهب از دولت و قوانین یک رکن مهم مذهب زدائی از جامعه است. اینکه مذهب در حکومت چه بلیه ای هست و چه بلائی بر سر انسانها میآورد احتیاج به بحث و استدلال زیادی ندارد. تجربه حکومت اسلامی باندازه کافی حقیقت را به همه نشان داده است. هر کس حتی یکماه زیر سلطه جمهوری اسلامی زندگی کرده باشد در این تردیدی ندارد که مذهب در حکومت چیزی بجز توحش و جنایت نیست و باید دست مذهب را از دولت و از قوانین قطع کرد. تنها همین "لایحه اسلامی خانواده" یا در

قدرت‌های بین‌المللی، با اسلام سیاسی و جنبش اسلامی، قرار می‌گیرد. اگر کسی سی سال قبل از یک موضع آنتیستی بنیاد اسلام را به ریشخند و نقد می‌گرفت، نه فقط از طرف دستگاه اسلام، بلکه از طرف خلقیون و ضداستبدادیون مورد حمله قرار می‌گرفت. کما این که امروز هم همان اردوگاهی‌ها، و کسانی که نگرش سیاسی‌شان محصول آن اردوگاه است، به ما منتقدین قاطع اسلام و مذهب حمله می‌کنند. از نظر اینها انقلابیگری و ترقی‌خواهی نه در کوبیدن اسلام و مذهب، بلکه در کنار آمدن و همزیستی با آن و ابداع یک اسلام "نو" و "امروزی" و غیره است.

به نظر من، امروز جنبش ما (کمونیسم کارگری) است و نفرت عمیق توده وسیع مردم ایران و بویژه زنان و جوانان در ایران از اسلام، که ماتریال یک تحول جدی ضد مذهبی و اسلام زدایانه را در ایران می‌سازد. اگر مردم ایران بناست چیزی از جنس سعادت را تجربه کنند، این جنبش باید پیروز شود. مطمئنم که در این مسیر، و با تکان خوردن مردم، یک قشر از روشنفکران آزاداندیش، روشن و روشنگر، به این جبهه خواهند پیوست.

به نقل از انترناسیونال، نشریه حزب کمونیست کارگری، شماره ۲۸ - اسفند ۱۳۷۷

نوعدوستی ما، اتحاد عمیق ما و اعتماد بنفس و قدرت اراده ما، یعنی نیروی عظیم ما به میدان آید، و بساط چپاولگران و سرمایه داران را در هم بپیچد.

ساختن یک جامعه انسانی، روی همین کره زمین شدنی است. رفاه برای همگان ممکن است. داشتن مسکن مناسب، تغذیه و پوشاک مناسب، امکانات رایگان درمان و بهداشت، آنهم در بالاترین استانداردها، تفریح و لذت بردن از این زندگی حق مردم، همه مردم، است و کاملاً عملی است. راه آن جمع کردن بساط چپاول این اقلیت مفتخور، به گور سپردن کل نظام نکبت سرمایه داری، و پی ریزی یک نظام سوسیالیستی است که دست همه این اراذل و اوباش را از زندگی مردم کوتاه کند. بوی گند بساط ضدبشری و حکومت اسلام، حکومت نمایندگان خدا، حکومت آیت اله ها و آیات عظام، حکومت اسلامی طبقه سرمایه دار از همه جا بلند شده است. این بحران لاعلاج حکومت است و باید با انقلاب مردم به گور سپرده شود. باید سرنگونشان کرد و اموال سران حکومت و کل این دزدان را، کارخانه ها و مزارع شان را مصادره کرد و کنترل تولید و توزیع را، شوراهای واقعی کارگران و مردم بدست بگیرند. راهش پیوستن به حزب کمونیست کارگری است که سالهای سال است این حقایق را گفته است، و برای آن جنگیده است. راهش انتخاب حزب کمونیست کارگری است که همراه با مردم دست به ریشه ببرد و نظام بردگی مزدی و سرمایه داری را که عامل اصلی همه این کثافت کاریها و وضعیت فلاکت بار اکثریت عظیم مردم است، ریشه کن کند. این تنها راه و تضمین واقعی پایان دادن به این جهنم کثیف اسلامی سرمایه داری است. باید به این حزب پیوست و این حزب را بعنوان رهبر انقلاب، حزبی که آرمانهای شریف و انسانی مردم را نمایندگی میکند، حزبی که حرف دل مردم را میزند و از منافع زمینی آنها دفاع میکند، و بعنوان رهبر بزیر کشیدن این حکومت و محاکمه سران دزد و جنایتکار آن انتخاب کرد. نه تنها برای ایجاد یک جامعه انسانی به این حزب سیاسی احتیاج داریم، بلکه همچنین برای شکل دادن به یک انقلاب برای در هم پیچیدن بساط این حکومت ضدبشری به آن نیاز حیاتی داریم. باید این حزب را انتخاب کرد و دوست و فامیل و همسایه و همکار را هم به پیوستن به آن تشویق کرد. این تنها راه پایان دادن به کل این بساط استثمار و دزدی و فساد و تحمیق و جنایت و دکان مذهب است.

پروبلما تیک مورد بحث جای علمی مشروعی دارد. این یک اجبار سیاسی است و نه شناخت‌شناسانه یا حتی تاریخی. این دوره بزودی میگذرد و مجلات ایران به این مفاهیم در یک قالب جدی‌تر، بدون الزام تطبیق چیزی با اسلام و یا نشان دادن تناقض چیزی با اسلام، خواهند پرداخت. به نظر من مباحث اپوزیسیون مجاز و منتقدین قانونی در یک رژیم استبدادی هیچ وقت نباید در صورت ظاهر آنها و بر مبنای تعاریف و مقولاتی که خود به دست میدهند، جدی گرفت. مباحث واقعی در جامعه ایران وقتی به جلوی صحنه و صفحات نشریات داخل کشور رانده خواهند شد که اختناق سست شده باشد. بنابراین، راستش من مطالب نشریات روشنفکری داخل کشور را از نظر محتوایی مهم و جدی و مربوط نمیدانم. بیشتر جدال سیاسی‌ای که پشت رابطه و کشمکش دولت و این مجلات هست به نظر من قابل توجه است.

نگاه: به عنوان آخرین سؤال، نظرتان درباره وضعیت جنبش ضد مذهبی در قرن اخیر در ایران چیست؟ فکر میکنید این جنبش چه مختصات و چه جایگاهی در مبارزه و تلاش عمومی توده مردم برای یک زندگی بهتر دارد؟

منصور حکمت: هم جنبش مذهبی و هم جنبش ضد مذهبی در ایران برای بخش اعظم قرن بیستم، تحت تأثیر ترندهای بین‌المللی مهمتری قرار گرفتند که به اینها رنگی متفاوت از کشمکش مذهب و روشنگری در اروپای قرون قبل زد. اشاره من به انقلاب اکتبر و ظهور شوروی و بالاخره جنگ سرد است. هم اسلام و هم روشنگری ضد اسلامی در متن یک تلاقی مهم‌تر بین‌المللی، در ظرفیت‌های تاریخی دیگری قالب زده شدند، یا شاید بتوان گفت از نو تعریف شدند. روشنگری ابتدا به بخشی از تحرک سوسیالیستی در جامعه بدل شد، اما خیلی سریع با ظهور شوروی به عنوان یک اردوگاه بورژوازی جهانی، عملاً به یک جنبش ابزاری و دم بریده تبدیل شد. به نظر من لبه انتقادی و مذهب‌ستیزی آزاداندیشانه و بی‌محابای این جنبش محو شد، چرا که اکنون آخوند ملی و مذهب خلقی، و الهیات‌رهای بخشی که میتوانست مؤلف اردوگاه شوروی در مقابل آمریکا باشد، کشف شده بود و اسلام قابل دفاع یا قابل مدارا یافت شده بود. با استالینی شدن و توده‌ایست شدن جامعه روشنفکری ایران و ورود ملاحظاتی تاکتیکی در برخورد به مذهب به عنوان پدیده‌ای که از قرار میتوانست علیه سلطنت و آمریکا کارساز باشد، دور ارفاق به اسلام و بعد حتی تظہیر آن شروع میشود. در قطب مقابل، اسلام ضد کمونیست به یک اسلحه قوی غرب در جنگ با کارگر و کمونیسم ایران بدل میشود. این بارورهای مذهبی مردم و قدرت اسلام به مثابه یک دین نبود که جمهوری اسلامی را ساخت، بلکه نیاز موکلین سابق رژیم شاه برای ادامه سیاست سرکوب چپ در ایران بود که اسلام در حال اضمحلال و منزوی خمینی را به جلوی صحنه کشانید. همه اینها، خیلی خلاصه، به این معناست که جدال آزاداندیشی با اسلام به عنوان یک مذهب به سرعت تحت تأثیر فعل و انفعال بخش‌های مختلف جامعه، و همینطور

ایران جامعه ای اسلامی نیست

مصاحبه رادیو همبستگی مالمو - سوئد با منصور حکمت (۲۳ خرداد ۱۳۷۸)

رادیو همبستگی: حزب کمونیست کارگری ایران تنها جریان سیاسی است که مطرح میکند مختصات جمهوری اسلامی با خواستها و آرزوها و چگونگی روش زندگی مردم در جامعه ایران خوانائی ندارد و بیشتر مثل یک وصله ناجور میماند که به پیکره جامعه چسبیده است. استدلال شما در مورد این ارزیابی از جامعه ایران و همچنین این نکته که ایران یک جامعه اسلامی نیست، چیست؟

منصور حکمت: ابتدا باید در مورد تعریف آنهایی که میگویند ایران جامعه اسلامی است یا کلا جوامعی را اسلامی تعریف میکنند دقیق شویم تا بتوان فهمید این تعاریف دارند به چه نیازی پاسخ میدهند. تصویری که در غرب از جامعه اسلامی هست تصویر از مردمی است مومن به اسلام که موازین آن را اجرا میکنند. یعنی نماز و روزه شان سرجایش است و اعتقاداتشان را از کتب دینی و یا مراجع مذهبی می‌گیرند. در واقع شهروند جامعه ای مثل ایران را اینطور تصویر میکنند که گویا مقلد آقای خمینی است یا واقعا بهش برمیخورد اگر کسی با سر باز به خیابان بیاید، موسیقی غربی را دوست ندارد یا مشروب الکلی و گوشت خوک نمیخورد و غیره. اما همه ما میدانیم که به این عنوان جامعه ایران یک جامعه اسلامی نیست. این تصویر یک تصویر استریوتایپ و کلیشه ای است که خود غرب از جوامعی که دور از دسترس شهروندان است، ساخته است و راه محک زدن عینی و مستقلى برای شهروند سوئدی یا انگلیسی نیست. دین اسلام در ایران، مانند مسیحیت برای مثال در ایتالیا یا ایرلند، حتما در افکار و منش آدمهائی نفوذ دارد. آن فرهنگ مذهبی و آن میراث و بختک مذهبی چندهزار ساله حتما روی رفتار آدمها، روی تعصباتشان، حتی روی روش نگاه کردن آدمها به همدیگر سنگینی میکند، در این شکی نیست. ولی این در مورد همین ایتالیا و ایرلند و فرانسه نیز با همه غیرمذهبی بودن شان صدق میکند. بالاخره کسی میتواند بگوید اینها هم مسیحی هستند و حتما یک فرانسوی به شما خواهد گفت که فرانسه یک جامعه مسیحی نیست ولی مسیحیت بخشی از گذشته شان است و رویشان سنگینی میکند. به این عنوان در ایران هم طبعاً اسلام سنگینی میکند.

مثلا شما آثار روشنفکران و نویسنده ها و شعرای ایران را بخوانید، تصویری که از زن می‌گیرید میراث اسلام از زن است. تصویری که از شادی و غم می‌گیرید، آن حالت باصطلاح شیفتگی با بدبختی و مرگ و قربانی دادن و شهادت که در تمام فرهنگ میدود، اینها رگه های اسلام درونش هست. اما وقتی در غرب از جامعه اسلامی حرف میزنند منظورشان جامعه ای است که مقررات اسلامی برای مردم امری درونی و ذاتی

آمار ثبت احوال و مقوله "مذهب رسمی" مهر تأیید پای این اسم‌گذاری ریاکارانه میگذارد، ارزش قائل نیستیم. پذیرش این مقوله، و از آن بدتر تبلیغ این مقوله، یک رکن تداوم فاجعه‌ای است که در ایران و کشورهای اسلام‌زده جریان دارد.

نگاه: نظر تان در مورد "مذهب مترقی" و "پروتستانیسیم اسلامی" چیست؟ خیلی‌ها، از شخصیت‌های فرهنگی گرفته تا سازمانهای سیاسی، میگویند باید از شریعتی و سرورش و سایر دگراندیشان اسلامی در مقابل "سنت گرایان" دفاع کرد. میگویند با میدان دادن و حمایت از اینان، اوضاع جامعه و زندگی مردم درست میشود. نظر شما در این مورد چیست؟

منصور حکمت: پروتستانیسیم اسلامی اگر بناست پروتستانیسیم باشد، باید انشعابی دینی ایجاد کند و قبله و هیرارشی [hierarchy] مذهبی جدیدی ایجاد کند و توده مردم را به این اسلام نوع دیگر فرابخواند. کاری که شاید بهائیت قرار بود بکند. شکوه‌های یک استاد دانشگاه مذهبی از حکومتی که ناگاه به او جفا کرده است را نمیتوان با این تحولات و چرخشهای بزرگ تاریخی در غرب قیاس کرد. اسلام در روبنای خاورمیانه و ایران امروز و در رابطه با اقتصاد سیاسی جامعه کنونی، آن نقشی را ندارد که مسیحیت در دوران عروج سرمایه‌داری در غرب داشت. تطبیق یافتن اسلام با سیر تکوین اقتصادی این جوامع، مقوله‌ای فرعی است. این سیر اقتصادی، مستقل از حال و هوای اسلام و چند و چون قدرت تطبیقش با جامعه مدرن به هر حال طی میشود. جامعه ایران احتیاجی به لوتر [Martin Luther] و کالون [John Calvin] ندارد، چون حاکمیت اسلام بر آن نه یک هژمونی عقیدتی، روانشناسانه و ساختاری، بلکه یک سلطه سیاسی و پلیسی است که به طرق سیاسی برانداخته خواهد شد.

نگاه: مطبوعات ایران را که ورق میزنید، به بحث‌های فراوان و کشفی درباره رابطه حکومت دینی و مردم، دین و آزادی، دین و تعقل، دین و جامعه مدنی و... برمیخورید. در مورد اینها چه فکر میکنید؟ رابطه مذهب و در اینجا اسلام، با حاکمیت مردم و جامعه مدنی و آزادی و تعقل و... را چگونه میبینید؟

منصور حکمت: مذهب، ایدئولوژی رسمی یک دولت فوق‌العاده خشن در ایران است. در نتیجه برای قشر روشنفکری که در ایران زیست میکند، هر موضوعی باید در متن اسلام و به عنوان گوشه‌ای از جهان‌بینی اسلامی بررسی بشود و یا لااقل تنش‌های هر نظری با اسلام حاکم مورد اشاره قرار بگیرد. مباحثی نظیر حقوق بشر، آزادیهای مدنی، نظام سیاسی، سیاست اقتصادی، علم، فرهنگ و هنر و غیره همه مباحث مهم و مبرمی هستند که الیت فکری جامعه در همه جا دائماً به آن میپردازد. در ایران به همه اینها باید عبارت "اسلام" اضافه شود. این به این معنی نیست که اسلام در خود

شده و از دل خودشان برمیخیزد. در صورتیکه بحث ما اینست که این اسلام در یک پروسه سیاسی از طریق زندانها و کشتارها و دستگیریها، گله‌های حزب الله و گشت‌های ثارالله به مردم ایران تحمیل شده است. ایران جامعه‌ای اسلامی نیست به این دلیل که قبل از اینکه اینها بیایند، نبود. از وقتی هم که اینها آمدند مردم مدام در مقابل از خودشان دفاع میکنند. فرض کنید شما یک میله را میخواستید خم کنید. مدام خم میکنید ولی تا فشار را از رویش برمیدارید به حال اولش بر میگردد. این حالت خمیده شکل واقعی این شی نیست، شکل عادی این میله مستقیم است و برای همین وقتی خم میکنید فنریت دارد و میخواید برگردد. اگر کسی بیست سال با کشت و کشتار و با زور و با تبلیغات هر روزه از دهها رسانه تلویزیونی و رادیویی میخواید زنان یک کشور را زیر حجاب کند و هنوز هم تا اسید و دشنه را کمی کنار می برد حجابها کنار میروند، آنوقت باید بفهمد که زنان این جامعه معیارهای اسلامی را نمی پذیرند. بین کل ۶۰ میلیون، حتما صد هزار نفر می پذیرند و حتی تشویق هم میکنند ولی مردم عادی آن کشور در مقیاس میلیونی حجاب اسلامی را جزو ذات و فرهنگ خودشان نمیدانند و نمیخواهند.

موسیقی‌ای که مردم ایران گوش میدهند آن چیزی نیست که اینها رسماً ارفاق کرده اند و به فرهنگ مردم تسلیم شده اند و اجازه داده اند. بلکه مایکل جکسون و مادونا و دیگر خوانندگان پاپ در غرب هستند. گوگوش شخصیت خیلی محبوب تری از خمینی در تاریخ آن کشور بود. مصرف و تولید آبجو در آن مملکت همیشه بیشتر از تولید مهر و تسبیح و جانماز بوده و این مردم همان مردم اند. اگر کسی مثل من و شما آنجا زندگی کرده باشد و نخواهد ایران را از طریق رسانه‌ها بشناسد، میداند این کشور یک کشور اسلامی نبوده و در مغز و استخوانش علاقه زیادی به شباهت پیدا کردن به جوامع غربی داشته است. هنوز هم هنگامی یک ایرانی پایش را به خارج میگذارد زودتر از مردم خیلی کشورهای دیگر خودش را آنجا پیدا میکند و از نظر رفتار روزمره اش شبیه مردم غرب میشود و حتی مقوله‌هایی مثل مردسالاری، ناموس پرستی، غیرتی بودن و شوونیسم مرد شرقی هر چند در بین ایرانیان هنوز خیلی قوی است ولی زودتر تضعیف میشود تا کشورهای دیگری که بطور جدی دچار بختک اسلام هستند.

ایران، بطور مشخص، نه طبق تعاریف شرقشناسان غرب، نه مطابق تعاریف رسانه‌های غربی و نه مطابق تعاریف خود هیات حاکمه ایران، یک جامعه اسلامی نیست. ایران یک جامعه تشنه روشنی و تشنه مدنیت است که بخصوص با سمپاتی به فرهنگ قرن بیست غرب به دنیا نگاه میکند. به علم اعتقاد داشته، دو نسل قبل از ما بی حجاب راه میرفت، موسیقی و سینمای غربی همیشه بخشی از فرهنگ آن مملکت بوده، و آدمهای سرشناس جامعه غربی جزو مشاهیر همان جامعه هم بوده اند. شبیه شدن به غرب چه در آب لوله کشی و نحوه شهرنشینی، چه در مدارس، چه در دانشگاه درست

کردن و علم و هنر و فرهنگش جزو فضائل بشمار میرفت. یکی ممکن است انتقادی هم به این داشته باشد، من نمیخواهم وارد این بحث بشوم ولی جامعه ایران فرهنگ غربی را به عنوان الگویی که باید به سمتش رفت پذیرفته است و به این عنوان دقیقاً جمهوری اسلامی نمیتواند از پس این مردم بر بیاید. نسلی از مردم که در دوران خود جمهوری اسلامی بدنیا آمده اند و همه چیزشان را تحت این نظام دارند حتی از من و شما حتی دشمنی شان بیشتر است.

ایران جامعه ای اسلامی نیست و اسلامیت را نمی پذیرد، ولی هنوز یک جنبش قوی ضد اسلامی، یک جنبش فکری و سیاسی ضد اسلامی قوی که به یک دستاورد تاریخی آن جامعه تبدیل شود نداشته ایم. جنبشی که برای مثال در سال ۱۹۹۹ جامعه ایران تکلیفش را با این میراث جامعه کهنه یعنی اسلام یکسره کرده باشد وجود نداشته و این یکی از مشکلات مهم آن مملکت است.

رادیو همبستگی: قبلاً اروپا مرکز مبارزه با مذهب بود و بالاخره مذهب به امر خصوصی مردم تبدیل شد. حالا بنظر می رسد که در ایران یک چنین مبارزه ای علیه اسلام و مذهب بطور کلی در جریان است، آیا این موقعیت را میشود با آن جنبش ضد مذهبی که در اروپا اتفاق افتاد مقایسه کرد؟ سوال دیگر اینست که جریاناتی که خجالتی از اسلام دفاع میکنند یکی از ارکان فعالیت تبلیغاتی‌شان در رابطه با اسلام، تقسیم اسلام به اسلام خوب و بد است و اینکه باید از اسلام خوب در مقابل اسلام بد دفاع کرد و اینکه اسلام میتواند رهائی بخش باشد و کلاً مقوله الهیات رهائی بخش را وارد کرده اند. نظر شما در این مورد و ارزیابی تان از این حرکت سیاسی چیست؟

منصور حکمت: در مورد سوال اول همانطور که قبلاً گفتم نفرت ضد اسلامی و یک مبارزه فرهنگی توده مردم با اسلام را شاهدیم. تا آنجا که به مبارزه عقیدتی و افشاگری از بنیادهای این دین و افشای دینداری به طور کلی برمیگردد، برای یک انسان آزاد اندیش مذهب بخشی از لمپنیسم در جامعه است و چاقو کشی و مذهب از یک خانواده اند که باید هر دو را بگذارد کنار. این مبارزه اگر الان صورت می گیرد به لطف کمونیستهایی از جنس ماهاست و آن هم در محدوده امکانات یک سازمان سیاسی. یک جنبش کشوری سراسری در مقیاس اجتماعی از طیفی از روشنفکران روشنگری که فریاد بزنند من دین ندارم و من خدا نشناسم، نداریم. در صورتیکه اروپا پر از غولهای فکری بوده که جلو عظمت کلیسایی قد علم کرده اند و حرفشان را زده اند. در قلمرو علمی و فلسفی و اجتماعی این خرافات را نقد کرده اند و خیلی هایشان هم بهایش را پرداخته اند. ما این شهامت معنوی و سیاسی و فکری را در قشر اندیشمندان آن مملکت نداریم. امروز "دگراندیش" معمولاً به کسانی می گویند که رفیق آقای خاتمی باشند. در نتیجه شاید این دست طبقه کارگر ایران و دست حزب کمونیست کارگری را می بوسد

حکومت اسلامی در جامعه رنگ مشروعیت بزند. واضح است که یک راسیست و مهاجرستیز غربی باید ایران را جامعه‌ای اسلامی بخواند تا شکاف میان آدمی که از ایران آمده است را با مردم محل باز و پرنشدنی نگاه دارد. واضح است که یک ژورنالیست نان به نرخ روز خور باید این عبارت را استفاده کند و این باور را اشاعه بدهد، چون مدل تبلیغی و نگرش محافل سیاسی حاکم در جامعه غربی امروزه این است. به همین ترتیب محافل دانشگاهی از این الگو تبعیت میکنند، افکار عمومی در این جهت سوق داده میشود و غیره.

واقعیت این است که این اسم‌گذاری و دست‌بندی کاذب است. هدف این اسم‌گذاری، از هر سو که باشد، این است که کاراکتر اسلامی قوانین و مناسبات حاکم بر جامعه ایران، نه محصول یک تحمیل و فشار سیاسی، بلکه ناشی از نگرش و بارورهای خود مردم قلمداد شود. اگر واقعا حجابی بر سر زنان ایران است، انتخاب خودشان باشد و از نگاه اسلامی‌شان به جهان مایه بگیرد، چقدر وجدانها در غرب آسوده‌تر میشود، چقدر معاملات و بند و بست‌های رژیمهای دمکرات و لاس زدن روشنفکران و ژورنالیستهای یاپی [yuppie] غربی با دولت ایران موجه میشود، چقدر خفه کردن صدای اعتراض زن آزاده و اپوزیسیون انقلابی ایران به عنوان عده‌ای ناراضی افراطی و "جدا از مردم" ساده‌تر میشود. بسته‌بندی مذهبی و فرهنگی و قومی و ملی مردم، همیشه قدم اول در انکار حقوق یونیورسال و جهان شمول آنها به عنوان انسان است. اگر نسل‌کشی در رواندا [Rwanda] ادامه یک سنت آفریقایی است، اگر سنگسار یک رسم اسلامی مردم ایران است، اگر حجاب بخشی از فرهنگ زن در "جوامع اسلامی" است، اگر شوهر دادن دختر نه ساله رسم و رسوم خود مردم آن ممالک است، آنوقت واقعا میشود فراموششان کرد، میشود تحقیرشان کرد، میشود بمبارانشان کرد و در پشت دیوار بلند مدنیّت و دمکراسی غربی زیر دست حُکام خودشان رهپیشان کرد. اما اگر معلوم شود که این انسانها چون دیگران در جامعه‌ای سرمایه‌داری و در یک بازار جهانی، تولید و زیست میکنند، اگر معلوم شود که این راه و رسم‌ها و قوانین اسلامی به زور زندان و شکنجه‌گاه و اعدام و گشت خیابانی و دشنه و اسید و سنگسار به اینها تحمیل شده است، اگر معلوم شود که این مردم نظیر همه جای دیگر تشنه آزادی و برابری و رفع تبعیض‌اند، اگر معلوم شود که قوی‌ترین خصیصه این مردم، علیرغم همه این فشارها، عطششان برای فرهنگ و زیست نوع غربی است، آنوقت تمام این عمارت ایدئولوژیکی عوام‌فریبانه فرومیریزد و خسارات غیرقابل توصیفی به بار می‌آورد.

جامعه ایران، جامعه‌ای اسلامی نیست. رژیم استبدادی حاکم بر ایران یک رژیم اسلامی است، که علیرغم همه این فشارها، هنوز نتوانسته است مردم را مجبور ناگزیر کند تا این هویت اسلامی را بر خود بپذیرند. من یک غاز برای روشنفکری که با ارجاع به

کبیره است. این دین مرگ و خون و عبودیت است. راستش همه ادیان همین‌اند، اما بیشتر ادیان را بشریت آزاداندیش و آزادیخواه در طول صدها سال در قفس کرده است. این یکی را هرگز نگرقتند و مهار نکردند. چرخ میزند و نکبت می‌آورد.

دفاع از موجودیت اسلام تحت لوای بحث احترام به باورهای مردم، به نظر من بی‌اعتبار و ریاکارانه است. در میان مردم، باورهای مختلفی هست. بنابراین بحث نه بر سر احترام به باورهای مردم، بلکه بر سر انتخاب باورهای قابل احترام مردم است. هر کس هر چه بگوید، به هر حال همه دارند باورهای باب میل خودشان را انتخاب میکنند. و لاجرم آنها که تحت لوای حرمت باورهای مردم، نقد به اسلام را پس میزنند، دارند فقط انتخاب معنوی و سیاسی خود را بیان میکنند و بس. اسلام را به عنوان یک عقیده قابل احترام برمیگزینند و فقط برای مشروعیت "خلق" دادن به انتخابشان، عقاید خود را در بسته‌بندی "اعتقادات مردم" عرضه میکنند. من به هیچ خرافه‌ای، به هیچ ناحقی، حتی اگر همه مردم جهان به آن صحنه بگذارند، احترام نمیگذارم. این را البته حق هر کس میدانم که به هر چه میخواهد باور داشته باشد. اما میان احترام به آزادی عقیده افراد با احترام به عقیده افراد فرق اساسی هست. ما بر فراز جهان ننشسته‌ایم و داور این دنیا نیستیم. بازیگران و شرکت کنندگان در آن هستیم. هر یک گوشه‌ای از این جدال تاریخی-جهانی هستیم که به نظر من از آغاز تا امروز بر سر آزادی و برابری انسانها در جریان بوده است. من به خرافاتی که با آنها در حال جنگم و زجر انسانها را در چنگال آن دیده‌ام، احترام نمیگذارم.

نگاه: یک مساله دیگر در این مورد که نه فقط توسط برخی از جریانات سیاسی و مستشرقین و رسانه‌های گروهی غرب گفته میشود، بلکه در بین بعضی از متفکرین و روشنفکران این کشورها هم طرفدار دارد، این است که مردم این کشورها مسلمانند و آنچه که در آنها جریان دارد، برای مثال موقعیت زنان و حجاب اجباری، جزو فرهنگ و هویت‌شان است. آیا به نظر شما، مردم ایران مسلمانند؟ ایران کشوری اسلامی است؟ و آیا ملاحظات فوق صحیح هستند و باید آنها را رعایت کرد؟

منصور حکمت: نفس دسته‌بندی کردن و بسته‌بندی کردن واقعیت مرکبِ نظیر یک جامعه، زیر یک برچسب تقلیل‌گرایانه مذهبی یا قومی و ملی، بخودی خود گواه این است که ما با یک تبیین علمی یا حقیقت‌جویانه روبرو نیستیم. کسی که جامعه ایران را جامعه‌ای اسلامی نام میگذارد، درست نظیر کسی که آن را آریایی، شاه پرست، ایرانی، شیعی و غیره توصیف میکند، دارد در قلمرو پروپاگاند حرکت میکند. سؤال این است که چه کسانی و در چه چهارچوب سیاسی و تاریخی‌ای دارد ایران را جامعه‌ای اسلامی توصیف میکنند و چه نتایجی میخواهند از این توصیف بگیرند. برای مثال معلوم است که رژیم اسلامی باید جامعه ایران را جامعه‌ای اسلامی توصیف کند، تا به وجود یک

که این مبارزه را به یک سرانجام اساسی برسانند. من فکر می‌کنم این مبارزه ای که در ایران هست، اگر منجر به عروج احزابی مثل ما و جنبشی مثل جنبش سوسیالیستی کارگری بشود و این جنبش بتواند علیرغم همه مشکلات و موانعی که سر راهش می‌گذارد روی پای خودش بایستد، می‌شود ریشه مذهب را در دراز مدت زد. ولی اگر بنا باشد فقط به جایگزینی جمهوری اسلامی اکتفا شود و اشکال حکومتی ای را بخواهند که پارلمان را به آن اضافه کنند یا حقوق مدنی را به جمهوری اسلامی الصاق کنند، من فکر می‌کنم مردم به حشمان نرسیده‌اند. در مورد الهیات رهایی بخش، اینها میراث حزب توده است.

هیچکدام از اینها به نظر من اندیشه‌های صمیمانه و واقعی نیست که از ته قلب کسی برخاسته باشد. همان آدمی که می‌گوید الهیات رهایی بخش، حاضر نیست برود با اهل آن الهیات رهایی بخش وصلت کند یا زندگی کند یا به حزب آنها بپیوندد. همیشه قضیه تاکتیک است، پلتیک است، می‌خواهند از بین خود آخوندها جناحی پیدا کنند که بتواند به آنها کمک کند تا جبهه‌های وسیع علیه استبداد بسازند. این یک تفکر توده ایستی است، بجای اینکه عقیده اش را بگوید مدام مشغول پلتیک زدن و شامورتی بازی سیاسی است. الهیات رهایی بخش اسم آخوندهای مسیحی ای است که حاضرند علیه دیکتاتوری‌های آمریکای لاتین حرفی بزنند. این را الهیات رهایی بخش می‌گویند. ولی هیچ الهیاتی بنا به تعریف رهایی بخش نیست، الهیات یعنی نقطه مقابل رهایی بخش، الهیات یعنی بستن چشم و گوش آدمیزاد، یعنی جلو فکر مستقلش را گرفتن و حواله دادنش به جهان و خالق ناشناخته. الهیات رهایی بخش چرند است. مثل این میماند بگویم فاشیسم آزادیخواه و این یک تناقض درخود است. الهیات نمی‌تواند رهایی بخش باشد، چه مسیحی اش، چه بودایی اش، چه اسلامی. برای روشنفکران قرن نوزده اصلا رهایی قبل از هر چیز رهایی از چنگال دین معنی میداد. تا دهها و صدها سال رهایی برای روشنفکر یعنی رهایی از دین و از قید و بند اندیشه‌های حقنه شده و تحمیلی. حالا الهیات خودش رهایی بخش شده؟ بخاطر چی؟ بخاطر اینکه بلوکی به اسم بلوک شرق برای باصطلاح مقاومتش جلو غرب، احتیاج داشت که بخشی از جامعه غربی را نسبت به خود خوشبین کند و برای خود مولف تاکتیکی بترشد. آقای طالقانی میشد "در صف انقلاب" حالا آقای خاتمی میشود، یا فلان کشیش در کلمبیا و بولیوی میشود. در صورتیکه بطور واقعی نجات این کشورها و نجات مردمش، نجات آنها از هر نوع الهیات است. من این را قبول ندارم، فکر میکنم کسانی که اینها را می‌نویسند پیش از هر چیز تربیت استالینی و توده ایستی‌شان را دارند بروز می‌دهند و حتی نه اندیشه شخصی خودشان را. کسیکه می‌گوید الهیات رهایی بخش حاضر نیست برود در کشوری تحت حاکمیت الهیات رهایی بخش زندگی کند، ترجیح می‌دهد برود در فرانسه یا انگلستان زندگی کند ولی نسخه می‌پیچد که مردم بولیوی باید با الهیات رهایی بخش کنار بیایند! بنظر من این کار ریاکارانه و غیرصمیمانه است.

رادیو همبستگی: بعضی ها می گویند که اسلام میتواند مدرن شود و خواهان مدرنیزه شدن اسلام هستند. این مساله در بخشی از جنبش چپ نیز انعکاس پیدا کرده و خواهان انجام تلاشی در اینمورد هستند. نظر شما در مورد این حرکت و فعل و انفعالاتی که صورت میگیرد چیست؟

منصور حکمت: کسی که میخواهد اسلام را مدرن کند مثل آن نابغه کم حافظه ای است که میخواهد در گاراژ خانه اش دستگاهی اختراع کند که مس را طلا کند! آیا خوب کاری است که اسلام مدرن شود؟ اولین سوال این است که حالا چرا باید اسلام مدرن بشود و چه اصراری دارید؟ اگر یکی بگوید برده داری هم میتواند انسانی بشود، من می گویم حالا چه اصراری دارید برده داری را انسانی کنید، مگر مکتب انسانی و مدرن کم آورده اید؟ از کسی که از اسلام مدرن حرف میزند باید پرسید آیا خودت آن مسلمان مدرن هستی؟ اگر نه، چرا داری راه باز میکنی برای اینکه هیولاهای اختناق و عقب ماندگی تاریخی باز هم در شکل های جدید به حیات خودشان ادامه بدهند؟ گیریم اسلام می تواند مدرن هم بشود، چرا دارید کمک می کنید مدرن بشود؟ ول کنید بگذارید همانی که هست در دکانش را ببندد و بگذارد برود. از این گذشته، بنظر من ایشان از "مدرن" تعریف محدودتری دارد که می گوید اسلام می تواند مدرن باشد. لابد اگر اسلام مثلا اجازه بدهد زن با دامن زیر زانو بتواند مدرسه برود یا اجازه بدهد که زن قاضی بشود بشرطیکه در هیچ رمانی از کتف های جنسی اش حرف نزنند، از نظر این اشخاص اسلام مدرن است. این دیگر قبول نیست.

چیزیکه من مدرن میخوانم - و راستش خود این کلمه هم نسبی است - و جامعه ای که من دوست دارم در آن زندگی کنم و آن مدرنیسمی که من فکر میکنم صلاحیتش را داریم، اسلام در آن جایی ندارد. اسلام باید برچیده شود. همانطور که عده ای به فاشیسم اعتقاد دارند، و همانطور که عده ای هنوز بشدت به مردسالاری اعتقاد دارند، عده ای نیز به اسلام اعتقاد دارند. من جزو آنها نیستم و فکر می کنم اسلام کارنامه اش روشن تر از آن است که کسی بخواهد به نجاشش برخیزد. من کسی که می گوید اسلام می تواند مدرن باشد را مسلمانی می دانم که می خواهد به حیات دینش ادامه دهد و دینش را حفظ کند. وگرنه آدمی که خودش مسلمان نیست اصرارش بر این مقوله را درک نمی کنم، جز اینکه میخواهد متحد تاکتیکی برای انقلاب خودش بترشد.

توضیح: این مصاحبه قبلا با عنوان "اسلام بخشی از لمپنیسم در جامعه است" منتشر شده بود.

اسلام و اسلام زدایی

مصاحبه نشریه "نگاه" با منصور حکمت (اسفند ۱۳۷۷)

نگاه: وجود و عملکرد جریانات و دولتهای اسلامی در سالهای اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا، در عین حال سبب اختلافاتی در برخورد به مذهب و جریانات و دولتهای مذهبی شده است. هستند کسانی که میگویند "دولتها و جریانات اسلامی و مذهب اسلام را باید از هم جدا کرد. آنچه که در این کشورها میگذرد، ربطی به اسلام ندارد و ناشی از درک و استنتاج غلط این جریانات و دولتها از اسلام است". به علاوه میگویند "نباید علیه مذهب موضع گرفت و حرفی زد، چون این توهین به عقیده مردم است و باعث تفرقه بین آنها میشود"... نظر شما در این مورد چیست؟

منصور حکمت: من این را درک میکنم که منافع عدهای چنین اقتضا میکنند که تا حد امکان اسلام را از زیر تیغ خشم مردمی که قربانی یا شاهد جنایات غیر قابل توصیف اسلامیون اند، بدر ببرند. من این را درک میکنم که ابعاد این جنایات و این هالوکاست [halocaust] چنان است که حتی در میان صف اسلامیون هم کسانی پیدا میشوند که نمیخواهند مسئولیت این همه پلیدی و زشتی را بر عهده بگیرند و لاجرم به نظر من طبیعی است که در چنین اوضاعی بحث "اسلام راستین" و رابطه آن با "اسلام پراتیک" یک بار دیگر بالا بگیرد. اما از نظر من کمونیست، من آنتیست، از نظر ما شاهدان و قربانیان جنایات این اسلام، از نظر من و امثال من که در یک جدال سهمگین اجتماعی و سیاسی و فکری با این هیولا بسر میبریم، این اظهارات و توجیهاات از فرط رندی، احمقانه جلوه میکنند. مبانی عقیدتی اسلام، مبانی قرآنی اسلام، انکشاف تاریخ اسلام، هویت و تعلق سیاسی اسلام و اسلامیون در جدال آزادی و ارتجاع در عصر ما عیان تر و غیر قابل پوشاندن تر از آن است که اجازه بدهد بحث روایات مختلف اسلام و وجود و احتمال وجود روایت دیگری از اسلام، ولو در آینده و در گرات دیگر، که در آن ابتداییترین حقوق و عواطف بشری لعن و لگدمال نشده باشد، جدی گرفته بشود. به نظر من، این نهایت بی حرمتی به علم و به شعور اجتماعی انسان زمان ماست، اگر هر توجیه و هر محملی که اسلامیون در حال هزیمت به روی جامعه پرت میکنند را به عنوان مبحثی برای تجزیه و تحلیل و موشکافی علمی بپذیریم... فرد در اسلام، چه راستین و چه غیر آن، بی حقوق و بی حرمت است. زن در اسلام برده است. کودک در اسلام در ردیف احشام است. عقیده آزاد در اسلام معصیت و مستوجب عقوبت است. موسیقی فساد است. سکس، بدون جواز و بدون داغ مذهب بر کپل مرتکبیش، گناه